**اصحاب کرام از زبان**

**پیامبر محبوب اسلام**

**نویسنده:**

**ابن تیمیه** /

**گردآورنده و مترجم:**

**عبدالسلام**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اصحاب کرام از زبان پیامبر محبوب اسلام |
| **عنوان اصلی:** | مختارات من كتاب منهاج السنة لإبن تيمية |
| **تالیف:** | ابن تیمیه |
| **ترجمه:** | عبدالسلام |
| **موضوع:** | اهل بیت، صحابه و تابعین |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc387225235)

[عالمترين صحابه چه كساني بودند؟ 20](#_Toc387225236)

[افضل اصحاب چه كساني هستند؟ 37](#_Toc387225237)

[تفضيل سه خليفه اول بر علي 49](#_Toc387225238)

[مشاجرات بين صحابه 58](#_Toc387225239)

[نحوه برخورد با مشاجرات صحابه 61](#_Toc387225240)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

این روزها بحث امامت، غدیر و برگزاری مراسمات بدعی در مملكت ما در حال اوج گیری است و پیروی از رسومات، متأسفانه پرده‌ای بر دیده‌های حقیقت بین، نهاده و توصیه و سفارش قرآن كه دستور به مراجعه به قرآن و حدیث صادر می‌نماید كمتر مورد توجه قرار می‌گیرد بلكه همه یكصدا می‌گویند: پدران خویش را بر راهی یافته‌ایم، ما هم سنت آنها را حفاظت می‌نمائیم حتی مرتدان و بی دینها نیز از همین حربه برای مقابله با اسلام سود می‌جویند و مردم را به آئینهای نسخ شده و منحرف دعوت می‌نمایند در این راستا و در مقدمه مقالات ابن تیمیه / مقداری دلایل شیعه را در مورد امامت و مخصوصاً غدیر خم مورد بحث قرار می‌دهیم امیدواریم كه خداوند آن را وسیله پاداش اخروی و سبب خیر در نفع رسانی به مؤمنان گرداند.

بزرگ‌ترین دلیلی كه شیعه در مبحث امامت بدان استناد می‌جوید همان چیزی است كه حدیث غدیر می‌نامند از جمله اموری كه نشان از اهتمام شیعه به آن دارد این است كه یكی از بزرگان معاصر آنها، كتابی را در 16 مجلد تألیف كرده و در آن به اثبات صحت این حدیث می‌پردازد و آن را به «الغدير فی الكتاب والسنة و الأدب» نامگذاری كرده است. آنها روایت می‌كنند كه رسول الله ص بعد از برگشتن از حجة الوداع هنگامی كه به غدیر خم رسید برای مسلمانان بیان داشت كه علی بن ابی طالب بعد از او، وصی و خلیفه‌اش می‌باشد چنانكه خداوند در كتابش نیز او را بدان امر فرمود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: 67].«ای رسول آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل گشته به مردم برسان كه در صورت عدم انجام آن رسالتت را به انجام نرسانیده‌ای» مجلسی كه از بزرگان شیعه است در این زمینه بیان می‌دارد: «إنا ومخالفينا قد روينا عن النبي أنه قام يوم غدير خم وقد جمع الـمسلمون فقال: أيها الناس ألست أولى بالـمؤمنين من أنفسهم؟ فقالوا: بلى، قال : من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله»[[1]](#footnote-1). «ما و مخالفانمان از رسول خدا ص روایت كرده ایم كه روز غدیر خم در حالی كه مسلمانان اجتماع كرده بودند برخاست و فرمود: ای مردم آیا من از مسلمانان به خودشان اولی‌تر نیستم؟ جواب دادند: بلی، فرمود: هركس من مولای او هستم علی مولای اوست. بار الها دوست بدار آن كس كه او را دوست می‌دارد و دشمن بدار كسی كه او را دشمن می‌دارد، كمک كن كسی كه او را كمک می‌كند و خوار گردان كسی كه او را خوار می‌نماید».

جواب اهل سنت را خلاصه وار در آنچه خواهد آمد بیان می‌داریم:

 در این حدیث، جعل كنندگان بر آن افزوده‌اند؛ طائفه‌ای از اهل علم از آن جزء «من كنت مولاه فعلي مولاه» را به عنوان حدیث صحیح قبول ندارند آنگاه شیخ الإسلام بیان می‌دارد تنها با اندک نگاهی دروغ بودن آن آشكار می‌گردد چون این سخن «اللهم انصر من نصره» «بار الها كمک كن كسی كه او را كمک می‌كند» خلاف آن چیزی است كه در تاریخ روی داده است لذا وقوع چنین دعای از رسول خدا درست نیست، اما بخش دیگر این سخن: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» مخالف با اصل اسلام است چون قرآن بیان می‌دارد كه مسلمانان علی رغم جنگیدن و ظلم كردن و بغی نسبت به هم باز برادر هم می‌باشند و جدای از شرع از نظر لغت، عقل و عرف نیز جانشین كردن با این الفاظ صورت نمی‌گیرد و معنایی هم كه در حدیث موجود است هر مؤمنی را شامل می‌شود ولی علی را در این فرموده به آن اختصاص دادن به این سبب بوده كه بعضی از دوستانش نسبت به او خشمگین شده بودند و آن هنگام كه رسول الله ص برای حجة الوداع از مدینه خارج شد علی را به یمن فرستاده بود بسیار از وی شكایت كرده بودند و رسول خدا با اینكار از شخصیت علی دفاع نمود و از حرمت او چون دیگر مؤمنان صیانت كرد.

حال كه مهم‌ترین ادله آنها را بیان كردیم باقی دلایلشان را از كتاب‌های اهل سنت چون «منهاج السنة» كه شبهات روافض را دنبال كرده و قواعدی را بیان داشته است باید پی گرفت.

اعتقاد به وجود نص قرآنی بر واجب بودن امامت علی با اصول اساسی، مانند اصل شوری مخالف است چون امور مسلمانان در بین خودشان بر اساس شوری صورت می‌گیرد چنانكه می‌فرماید: ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشوری: 38].«امورشان به صورت شوری می‌باشد». خلافت از جمله امور مسلمانان است كه در كتاب خدا و سنت رسولش ص نص صریحی در مورد تعیین آن بعد از او وجود ندارد، مؤید آن چیزی است كه در نهج البلاغه از علی نقل شده آنگاه كه به معاویه گوید: «إنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإذا اجتمعوا على رجل سموه (إماما) ذلك لله رضا»[[2]](#footnote-2). «شوری تنها از آن مهاجرین و انصار است وقتی كه بر فردی اجتماع كردند و او را امام نامیدند مورد رضای پروردگار نیز می‌باشد، (یعنی خداوند راضی به آن چیزی است كه مهاجرین و انصار به آن راضی هستند)».

علی بن ابی طالب با خلفاء بیعت كرد و این چیزی است كه در مورد آن اتفاق وجود دارد اما شیعه روایت كرده‌اند كه در آغاز بدان اعتراض نموده سپس بر آن نماند و خود را تسلیم كرد و بیعت نمود، كه این بیعت اقرار به مشروع بودن خلافت كسانی است كه بر او سبقت گرفته‌اند و این اقرار بر كسانی كه خود را به او منتسب می‌نمایند حجت است. شارح نهج البلاغه از علی روایت كرده است كه به اولویت امامت ابوبكر بر دیگر افراد اعتقاد داشت چنانكه هنگام بیعت با او گفت: «وإنا لنرى أبا بكر أحق الناس بها»[[3]](#footnote-3). «من ابوبكر را شایسته‌ترین مردم به خلافت می‌بینم». مجلسی و كلینی كسی را كه معتقد به خلافت ابوبكر و عمر باشد كافر و مشرک می‌دانند با این حال در مورد علی كه به سوی آنها دست دراز می‌كند و با آنها بیعت می‌نماید كه از آنها حرف شنوی داشته باشد و از آنها اطاعت نماید چه می‌گویند در حالیكه در موردش معتقد به عصمت از خطا و بری از ترس و مسامحه هستند؟

بیعت كردن علی با شیخین بر شیعه حجت است به همین دلیل بزرگانشان برای آن دلایلی دست و پا كرده‌اند:

الف: بیعت علی به خاطر ترس از نابودی اسلام بوده است. برای ابطال این دلیل همین كافی است كه بدانیم اسلام در عصر عمر و عثمان ب در یک دوران طلائی قرار داشت طوری كه خلافت اسلامی از طرف شرق تا بخاری و از طرف غرب تا افریقا امتداد یافت.

ب: می‌گویند: او با آنها به سبب تقیه بیعت كرد یعنی در ظاهر با آنها اظهار موافقت نمود ولی در دل راضی به خلافت و بیعت كردن با آنها نبود. این دلیل از دلیل قبلی ناپسند‌تر و قبیحتر است، چون از شخصیت علی شخصیتی دوگانه ساخته‌اند كه بیمناک و ترسو و نگران است و بر خلاف باطن و درونش خود را ظاهر كرده است و این چیزی است كه روایاتشان بدان ناطق است چنانكه وارد است: «أحضر علي من بيته، وسيق إلى أبي بكر بحبل في رقبته، وهناك وقف عمر وخالد بن الوليد وغيرهم، والسيوف في أيديهم (معاذ الله) وهدده عمر أن يبايع أبا بكر وإلا فصل رأسه عن جسده، وهكذا أجبر علي واضطر في النهاية إلى مبايعة أبي بكر»[[4]](#footnote-4). «علی از خانه اش احضار گردید و با ریسمانی در گردن به سوی ابوبكر برده شد، در آنجا عمر، خالد بن ولید و دیگران شمشیر در دست ایستاده بودند (پناه بر خدا) عمر او را تهدید می‌كرد كه با ابوبكر بیعت نماید كه در غیر این صورت سرش را از بدن جدا می‌كند و همینطور بود كه علی مجبور شد و در نهایت ناچار به بیعت كردن با ابوبكر گردید». كسی كه شجاعت برتر علی، و قدرتش بر دفاع از حق،‌ و روایاتی را كه شجاعتش را بیان داشته‌اند، بداند این امر برایش پذیرفتنی نیست. در نهج البلاغه از علی روایت است كه فرمود: «وإني من قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم»[[5]](#footnote-5). «من از قومی هستم كه در راه خدا از سرزنش سرزنش كنندگان نمی‌هراسد». اگر بگوئیم بیعتش با آنها به خاطر تقیه بوده است در مورد بقایش در همراهی و وزارتش با آنها در مدت بیست و پنج سال خلافت چه می‌گوئیم؟ به درستی كه اعتقاد به تقیه برای توجیه همراهی علی با خلافت در این مدت طولانی سخت و دشوار است!!!.

آیا نام گذاری فرزندانش به نام اسامی خلفای سه گانه نیز می‌تواند تقیه باشد؟!![[6]](#footnote-6). اهل سنت معتقد هستند كه نسبت دادن تقیه به كسی كه از جمله شجاع‌ترین مردم روی زمین است طعنه زدن به اوست و سؤال می‌كنند كه آیا شیعه به درستی علی بن ابی طالب را دوست دارند در حالی كه او را به این امور نسبت می‌دهند؟

ج: علی هنگامی كه خلافت را بر او عرضه داشتند آن را ترک كرد و گفت: «دعوني والتمسوا غيري فأن أكون لكم وزيرا خير لكم من أن أكون عليكم أميرا»[[7]](#footnote-7). «مرا رها و آن را از غیر من بخواهید و اینكه من برایتان وزیر باشم بهتر از آنست كه امیر باشم». و بعد از قتل عثمان هنگام بیعت كردن با او فرمود: «والله ما كانت لي الخلافة رغبة ولا في الولاية أربة، ولكنكم دعوتموني إليها، وحملتموني عليها»[[8]](#footnote-8). «سوگند به الله من به خلافت رغبتی ندارم و علاقه‌ای به حكومت ندارم اما شما مرا به آن دعوت كردید و بر آن واداشتید». از خلال این نصوص چیزی كه بیانگر این نكته باشد كه علی اعتقادی به منصوص بودن امامت خود در قرآن دارد آشكار نمی‌شود چون در غیر اینصورت نمی‌گفت: «والله ما كان لي في الخلافة رغبة» و هرگز با ابوبكر و عمر و عثمان بیعت نمی‌كرد، و كار او در صورت وجود نص مخالفت با دستور پروردگار بود و همچنین در صورت صحت حدیث غدیر خم مخالفت صریح با آن تلقی می‌شد.

در روایت متفق علیه آمده كه، حسن بن علی به خاطر معاویه از خلافت دست بر داشت و رسول خدا ص به آن خبر داده است. می‌فرماید: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[[9]](#footnote-9). «این پسر من بزرگ و سید است و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمانان صلح ایجاد می‌كند». سؤال این است كه چرا حسن به خاطر معاویه از خلافت كردن دست بر داشت؟ چیزی كه كتب شیعه به تفصیل آن را بیان داشته‌اند چنانكه از سلیمان بن صرد كه از بزرگان شیعه روایت است كه: به خاطر این كار حسن را نكوهش می‌كند آنجا كه خطاب به او می‌گوید: «السلام عليك يا مذل الـمؤمنين» این كلمه را به جای (أمیر المؤمنین ) بكار می‌برد[[10]](#footnote-10). اعتراض كردن به حسن برای دست كشیدن از خلافت به خاطر معاویه متناقض با اعتقاد شیعه به عصمت او و باقی ائمه است، كسی كه شیعه معتقد است تمامی اقوال و اعمالشان حق بوده است. در حالی كه امارت منصوص، به رضایت آنها به دیگری واگذار گردید پس چرا شیعه به چیزی تمسک می‌جوید كه امامانش از آن دست بر داشته‌اند؟ و این مورد و همچنین براهین قطعی دیگر كه آشكار و بدیهی هستند در این زمینه بسیار است و برای كسی كه خود را از تعصب و هوی برحذر دارد و بخواهد حق را بشناسد، كافی است.

اهل سنت به فضل و بزرگواری و صلاح اهل بیت اقرار می‌كنند و معتقدند این امر مانع از آن نخواهد شد كه آنها دچار خطاء و لغزش‌های شوند كه طبیعت بشری موجب آن است، چون هیچكدام از افراد بشر نمی‌تواند از طبیعت بشری كه همه مخلوقات بدان متصفند خارج گردد چنانكه رسول گرامی ص می‌فرماید: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»[[11]](#footnote-11). «همه فرزندان آدم دچار خطا می‌شوند و بهترین آنها كسانی هستند كه توبه می‌كنند». در این میان تنها انبیاء در تبلیغی كه از جانب خدا و رسولش بدان مأمور هستند معصوم می‌باشند چه بسیار پیامبرانی كه مورد سرزنش پروردگار قرار گرفته‌اند و گاهاً بعضی از موضعگیریهایشان تصحیح شده است چنانكه خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ٦ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ٧ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ١٠ كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ ١١﴾ [عبس: 1-11].«ترشرویی كرد و روی بر تافت. از اینكه آن نابینا به نزد او آمد. و تو چه دانی چه بسا او پاكدلی ورزد. یا پندگیرد و پندش سود بخشد. اما كسی كه بینیازی نشان میدهد. تو به او میپردازی. و اگر هم پاكدلی پیشه نكند، ایرادی بر تو نیست. و اما كسی كه شتابان به سویت آمد. و او خشیت می‌ورزد. تو از او غفلت مى‏كنى. نه! به راستى آن [آیات قرآن‏] پند است».

 و باز می‌فرماید: ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧﴾ [الأنبیاء: 87].«و ذوالنون را كه خشمگنانه به راه خود رفت، و گمان كرد هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، آنگاه در دل تاریكی ندا در داد كه خدایی جز تو نیست، پاكا كه تویی، من از ستمكاران بودم».

در حالیكه شیعه در مورد ائمه معتقد به عصمت مطلق آنها از خطاهای سهوی و عمدی است چنانكه شیخ رضا المظفر گوید: «نعتقد أن الإمام كالنبي يجب أن يكون معصوما من السهو والخطأ والنسيان»[[12]](#footnote-12). «معتقدیم امام چون پیامبر است و واجب است از اشتباه، خطا و فراموشی معصوم باشد».

 لذا به اقتضای عصمتشان تعالیم آنها چون تعالیم قرآن منزه از سهو و غفلت است چنانكه بسیاری از كتب شیعه بدان معترف می‌باشند. برای روشنگری در این مورد نگاهی سریع به بعضی از بابها و فصول كتاب كافی كلینی می‌اندازیم چیزی كه ما را بی‌نیاز از بیان و توضیح خواهد نمود، آری چیزی كه عیان است چه حاجت به بیان است كلینی می‌آورد:

 باب: أن الأئمة يعلمون جميع العلوم التي خرجت إلى الـملائكة والأنبياء**.** «امامان تمام علومی را كه برای ملائكه و انبیاء نازل گشته را می‌دانند».

باب: «أن الأئمة يعلمون متى يموتون وأنهم لا يموتون إلا باختيارهم». «امامان می‌دانند كه چه زمانی خواهند مرد و تنها به اختیار خویش می‌میرند».

باب: «أن الأئمة يعلمون ما كان، وما يكون، وما لم يكن لو كان كيف يكون، وأنه لا يخفى عليهم شيء». «امامان آنچه بوده و آنچه در آینده بوجود خواهد آمد و آنچه را كه بوجود نیامده و در صورت وجود چگونه می‌شد را می‌دانند و چیزی از آنها پوشیده نخواهد ماند».

باب: «إن الأئمة يعرفون جميع الكتب على اختلاف ألسنتها»[[13]](#footnote-13). «امامان تمامی كتابها را علی رغم اختلاف زبان‌هایشان می‌دانند».

«ولقد جاء الكليني بالغرائب عن أبي عبد الله تحت باب سماه هكذا: باب فيه ذكر الصحيفة والجفر و الجامعة ومصحف فاطمة ‘»[[14]](#footnote-14).«كلینی عجائب و غرائباتی را از ابو عبدالله در بابهای به اسامی صحیفه، جفر، جامعه و مصحف فاطمه می‌آورد».

خوانندگان گرامی چیز عجیبی نیست كه آنها به ابو عبدالله دروغ می‌بندند چون آنها حتی به الاغ رسول الله ص كه اسمش عفیر بوده نیز دروغ بسته‌اند، آنجا كه كلینی روایتی طولانی را می‌آورد و در پایان می‌گوید: «إن حمار رسول الله عفير كلم رسول الله فقال: بأبي أنت وأمي، إن أبي حدثني عن أبيه عن جده عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة، فقام إليه نوح فمسح على كفله، ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم ... فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار»[[15]](#footnote-15). «الاغ رسول الله ص عفیر با رسول خدا سخن می‌گفت: یک بار گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، پدرم از پدر بزرگش و آنهم از پدرش كه همراه نوح در سفینه بود نقل می‌كند كه نوح به طرفش برخاسته و بر پشتش دست كشیده آنگاه می‌گوید: از پشت این الاغ، الاغی به وجود می‌آید كه سید و خاتم پیامبران بر او سوار میشود ....لذا خداوند را سپاس می‌گویم كه مرا آن الاغ قرار داد»**.**

سبب این همه غلو و افراط در مورد ائمه اینست كه، آنها قائل به عصمت آنها هستند و عصمت را یكی از شروط امامت می‌دانند و در این رابطه دلایلی را ذكر می‌كنند كه مهم‌ترینش را بیان می‌داریم:

1) علی رغم اینكه در كتاب خداوند نه تنها در مورد عصمت حتی ذكری از ائمه اثنی عشر به میان نیامده ولی با این حال اهل شیعه برای اثبات امامت مورد نظر خویش به قرآن استناد می‌جوید، بزرگان شیعه به آیه 124 بقره استدلال می‌نمایند كه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنٗا وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ٣٥﴾ [ابراهیم: 35].«آنگاه كه خداوند ابراهیم را با كلماتی مورد آزمایش قرار داد و او آنها را به اتمام رساند، خداوند فرمود: من تو را امام برای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: آیا این مقام را برای فرزندان منهم قرار می‌دهید؟ فرمود: عهد من به ظالمان نخواهد رسید». صاحب مجمع البیان با استدلال به این آیه می‌گوید: «استدل أصحابنا بهذه الآية على أن الإمام لا يكون إلا معصوما من القبائح لأن الله نفى أن ينال عهده الذي هو الإمامة ظالم، ومن ليس بمعصوم فقد يكون ظالما إما لنفسه وإما لغيره، فإن قيل إنما نفى أن ينال ظالم في حال ظلمه، فإن تاب فلا يسمى ظالـما فيصح أن يناله0 الجواب أن الظالم وإن تاب فلا يخرج من أن تكون الآية متناولة في حال كونه ظالـما فإذا نفى أن يناله فقد حكم الله عليه بأنه لا ينالها والآية مطلقة غير مقيدة بوقت دون وقت فيجب أن تكون محمولة على الأوقات كلها فلا ينالها الظالم وإن تاب فيما بعد»[[16]](#footnote-16). «یاران ما به این آیه استدلال می‌كنند كه امام باید معصوم از گناه و امورات قبیح باشد چون خداوند رسیدن عهدش را كه امامت باشد به ظالمان نفی نموده است و هر كس نیز معصوم نباشد ظالم است حال چه به خود یا دیگری ظلم كرده باشد، و اگر كسی بگوید: رسیدن عهد الهی به ظالم در حال ظلم نفی شده است لذا اگر توبه كند آن وقت ظالم به حساب نمی‌آید پس رسیدنش به مقام امامت درست است. جواب این است كه ظالم گر چه توبه كند از اینكه در حال ظلم كردنش آیه شاملش می‌گردد خارج نیست و حال كه رسیدنش بدین مقام نفی شده است دلیل است كه خداوند به نرسیدنش بدان مقام حكم نموده است و آیه نیز مطلق است و لذا باید آن را حمل بر همه اوقات نمود بنابراین عهد خداوند به فرد ظالم گر چه توبه هم بنماید نخواهد رسید».

نقد كردن استدلالشان:

1. سلف در معنی عهد اختلاف دارند: ابن عباس و سدی گفته‌اند: منظور نبوت است. و مجاهد گفته: امامت است. و قتاده، نخعی، عطا، حسن و عكرمه گفته‌اند: عهد خداوند در آخرت به ظالمین نمی‌رسد و منظور از ظلم نیز شرک است، بنابراین چنانكه ملاحظه می‌كنید سلف در تفسیر آن با همدیگر اختلاف داشته‌اند و در نظر اكثرشان ربطی به مسئله امامت ندارد و آنها نیز كه آن را به امامت تفسیر كرده‌اند هدفشان امامت در علم و عمل صالح و اقتدا كردن بوده و امامت رافضی را منظور نداشته‌اند.
2. اگر آیه در مورد امامت هم باشد ارتباطی به مسئله عصمت ندارد چون نمی‌توان گفت غیر ظالم معصوم است و مرتكب خطا و نسیان و سهو نمی‌گردد، میان اثبات عصمت و نفی ظلم فرق بسیاری وجود دارد چون نفی ظلم عدل را اثبات می‌كند و ثابت كننده عصمت شیعه نیست.
3. اگر كسی ظلم كند و سپس از آن توبه كند درست نیست او را متصف به ظلم و لوازم آن نمود چون بزرگترین ظلم، همانگونه كه در قرآن بیان شده شرک است بنابراین در صورتی كه مشركی مسلمان شود به دلیل ظالم قبلی نمی‌توانیم او را باز هم مشرک بنامیم و انجام چنین كاری درست نیست، چون لازمه استدلالشان این خواهد بود كه همه مسلمانان و همچنین شیعه و اهل بیت غیر معصوم، ظالم باشند در حالی كه شیخ طوسی كه یكی از بزرگان شیعه است در التبیان ج1/158 می‌گوید: «بأن الظلم اسم ذم فلا يجوز أن يطلق إلا على مستحق اللعن لقوله تعالى: ﴿أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [هود: 18].«ظلم اسم ذم و نكوهش است لذا جز بر كسی كه مستحق آن باشد بكار نمی‌رود چنانكه خداوند متعال می‌فرماید: آگاه باشید كه ظالمان مشمول لعن خداوند هستند».
4. كتب شیعه خود نیز گواه بر عدم عصمت ائمه هستند چنانكه اختلافاتی را از آنها نقل می‌كند كه مناقض عصمت است، چیزی كه شیعه آن را شرط امامت می‌داند و همین اختلافات سبب مستقیم برای خروج بعضی از شیعیان از تشیع شده است كه از آن جمله چیزی است كه قمی و نوبختی از بزرگان شیعه آن را بیان می‌كنند؛ می‌گویند: «بعد از قتل حسین بعضی از یارانش ناراحت شده و گفتند: ما در مورد كار حسن و حسین در تعجب هستیم، چون اگر آنچه را حسن انجام داده و با معاویه صلح كرد و با او بیعت نمود حق و واجب و صحیح است هرچند یارانش بیشتر و توانائیش زیادتر بود در مورد كار حسین چه باید گفت در حالیكه یارانش كمتر و به نسبت ضعیفتر بودند؟ با این وصف حسین جنگید تا خود و یارانش جملگی كشته شدند در حالیكه حسین در عدم قیام عذرش بیشتر بود به همین دلیل در امامتشان شک كرده و از افكارشان برگشته و عقاید عامه را پذیرفتند»[[17]](#footnote-17). و همچنین روایت شده كه حسین بن علی بن ابی طالب از صلح برادرش با معاویه اظهار كراهت می‌نمود و می‌گفت: «لو جز أنفي كان أحب إلي مما فعله أخي»[[18]](#footnote-18). «اگر بینی‌ام قطع می‌شد نزد من محبوبتر از این بود كه برادرم انجام داد». و بحث در این است چنانكه یكی از معصومین دیگری را خطاكار بنامد اشتباه یكی از آنها به ضرورت ثابت می‌گردد، در این صورت عصمتی باقی نمی‌ماند.

شیعه امامت خلفای سه گانه را باطل و آنها و همه پیروانشان را در زمره كافران به حساب می‌آورند در حالی كه علی با آنها بیعت نمود و پشت سرشان نماز خواند و همراهشان جهاد و با آنها بوسیله ازدواج رابطه خویشی یافته است، و بعد از مرگ شیخین (ابوبكر و عمر ب) راه آنها را ادامه و چیزی از برنامه‌ها و راه و روششان را تغییر نداد چنانكه خود كتاب‌های شیعه چون «تنزيه الأنبياء للمرتضى» بدان ناطق است، و این چیزی است كه از اساس مذهب شیعه را ابطال می‌نماید لذا آنها برای خروج از این تناقض قول به تقیه نموده‌اند و هر كجا روایاتشان با همدیگر هم خوانی نداشت و در تضاد با همدیگر باشند فوراً به وسیله تقیه مسئله را پیش خود و برای شیعیان تأویل می‌نمایند. در حالیكه تقیه در اسلام با كافران است، ابن جریر الطبری در این مورد می‌گوید: «التقية التي ذكرها الله في هذه الآية إنما هي تقية من الكفار لا من غيرهم»[[19]](#footnote-19). «تقیه‌ای را كه خداوند در این آیه ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗ﴾ [آل‌عمران: 28]. بیان می‌دارد تقیه در مقابل كافران است و غیر كافران مورد نظر نیست». تقیه رخصتی در حالت اضطرار است به همین دلیل خداوند آن را در بحث نهی از مولاة كافران از مبدأ نهی استثنا كرده است: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨﴾ [آل‌عمران: 28].«مؤمنان نباید كه كافران را (به جای مؤمنان) دوست بگیرند، و هركس چنین كند از خداوند بی بهره است، مگر آنكه از آنان به نوعی تقیه كنید، و خداوند شما را از خویش بر حذر می‌دارد، و بازگشت به سوی خداوند است».

به همین دلیل علماء آن را در حالت ضرورت رخصت می‌دانند لذا اگر كسی در این مقام عزیمت را برگزیند كارش افضل است و به همین دلیل خداوند متعال صادقان شجاعی را كه در راه خدا از سرزنش لوم كنندگان نمی‌هراسند تمدیح و ثنا می‌كند چنانكه می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ﴾ [الأحزاب: 39].«كسانی كه حاملان رسالت الله هستند از احدی جز خداوند نمی‌هراسند». و در نهج البلاغه نیز از علی نقل است كه فرمود: «علامة الإيمان إيثارك الصدق حيث يضرك، على الكذب حيث ينفعك» «نشانه ایمان اینست كه راستی را بر دروغ برگزینید گرچه راستی ضرر و دروغ سود برساند».

حاملان پیام رسالت اسلام اصحاب كرامند كسانی كه قرآن از آنها تمجید و احادیث به فضیلت آنها گواه است آنها به شهادت قرآن بهترین امتان هستند كسانی هستند كه ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ هستند و نام مهاجرین و انصار كه باعث درخشش اسلام و نصرت رسول رب العالمین شدند در قرآن چون ستاره می‌درخشد آنها به شهادت قرآن در میان خویش رئوف و رحیم و در مقابل دشمنان خداوند شدید هستند، آنها بیعت كنندگان آغازین با رسول پروردگارند خدای كه از بیعتشان از بالای هفت آسمان اعلان رضایت كرد ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].«به تحقیق خداوند از مؤمنانی كه در زیر درخت با تو بیعت نمودند راضی شد، دانست كه چه در دل دارند سكینه و آرامش را بر آنها نازل كرد و فتح قریبی را برایشان مقرر نمود». آری خداوند آنها را شناخته به همین دلیل ایمانشان را اینگونه تأیید نموده است: ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْ﴾ [البقرة: 137].«اگر همچون شما ایمان آوردند هدایت یافته‌اند». ولی با این حال رهبران شیعه خواسته‌اند چهره آنها را مخدوش نمایند؛ چرا؟!!! جز این است كه با انجام این كار همه اسلام زیر سؤال خواهد رفت آیا در اینصورت حتی فضائل اهل بیت نیز قابل اثبات خواهد شد؟ و آیا این كار جز خدمت به دشمنان اسلام و مخالفت با قرآن و رسول، واجد منفعتی هست چنانكه در معتبرترین كتابهایشان می‌گویند: «وقالوا إن الصحابة ارتدوا على أعقابهم بعد موت الرسول إلا ثلاثة: أبو ذر، وسلمان، المقداد، وأن من شك في كفرهم فهو كافر»[[20]](#footnote-20). بعد از مرگرسول خدا همه اصحاب جز سه نفر مرتد شدند. (إنا لله وإنا إليه راجعون).

باز در همان مآخذ آمده است:

«أبو بكر وعمر فارقا الدنيا ولم يتوبا، ولم يتذكرا ما فعلاه بعلي، فعليهما لعنة الله والـملائكة والناس أجمعين»[[21]](#footnote-21).چنانكه ملاحظه می‌نمائید بهترین بندگان خدا مورد سب و لعن شیعه واقع می‌شود ولی با كمال وقاحت دم از دوستی و وحدت می‌زنند و در همان حال برای غدیر و شهادت مذعوم فاطمه ل در جامعه اهل سنت فرهنگ سازی نموده و در رسانه‌ها به مردم بدین مناسبات تبریک و تسلیت می‌گویند، خداوند به همه راهیان حق توفیق هدایت عنایت فرماید برای كشف حقیقت و دفاع از چهرهایی كه محبوبان رسول خدایند اقدام به ترجمه آثاری از ابن تیمیه / می‌نمائیم امید است باعث روشنگری و سبب هدایت هدایت خواهان شود. اگر خداوند توفیق عنایت فرماید در آینده بیشتر و مفصل‌تر در مورد عقاید شیعه كه در تضاد با كتاب و سنت حتی عقل سالم است بحث خواهیم نمود و خداوند را شاهد بر نیات و اعمال خویش می‌دانیم و هیچ انگیزه‌ای جز حق خواهی در این راه نداریم نه می‌خواهیم مردم نادان را تحریک كنیم و انگیزه حزبی و سیاسی از انجام كار خویش نداریم فقط هدف ما روشنگری برای دین خداست و اینكه حقایق همانگونه كه هستند شناخته و پذیرفته شود و سنت رسول رب العالمین همانگونه كه بوده هویدا گردد تا مشمول شكایت رسول خدا در قیامت نگردیم كه به درگاه خداوند شكایت می‌كند كه كتاب مرا ترک كردند و می‌خواهیم آنگونه بر اسلام قرار گیریم كه در صورت مشاهده، رسول الله از ما دچار تعجب نگردد به قول گنجوی كه خطاب به پیامبر ص می‌فرماید، نباشیم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دین ترا در‌ پی ‌آرایشندج |  | در پی آرایش و پیرایشند |
| بس كه بر او بسته شده برگ و ساز |  | گر تو ببینی نشناسید باز |

﴿وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ﴾ [البقرة: 213].

عالمترين صحابه چه كساني بودند؟

از ابن تیمیه / در مورد دو نفری كه دچار اختلاف شده‌اند سؤال شد، یكی از آنها می‌گوید: ابوبكر صدیق و عمر بن خطاب ب از علی بن ابی طالب عالم‌تر و فقیه‌تر است و دیگری علی را از ابوبكر و عمر عالمتر و فقیه‌تر می‌داند؛ نظر كدامیک از این دو نفر صحیح است؟ و آیا این دو حدیث كه در یكی رسول الله ص می‌فرماید: «أقْضَاكُم علي» «قاضی‌ترین شما علی است» و در دیگری می‌فرماید: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» «من شهر علم و علی دروازه آن است» صحیح هستند؟ و در صورت صحت آیا بر عالمتر بودن و فقیه‌تر بودن علی بر ابوبكر و عمر دلالت نمی‌كنند؟ و اگر كسی مدعی اجماع مسلمانان بر عالمتر و فقیه‌تر بودن علی بر ابوبكر و عمر باشد آیا در ادعایش دچار خطا شده است یا بر حق می‌باشد؟

جواب: الحمد لله. هیچكدام از علمای مسلمانان كه قولش معتبر باشد نگفته است كه: علی عالمتر و فقیه‌تر از ابوبكر و عمر و یا فقط ابوبكر باشد و ادعا كننده اجماع بر این مسئله از نادان‌ترین افراد و دروغگوترین آنهاست. بلكه بیشتر از یک نفر از علماء اجماع دانشمندان اسلامی عالمتر و فقیه‌تر بودن ابوبكر بر علی را نقل نموده‌اند كه از جمله آنها: امام منصور بن عبد الجبار سمعانی مروزی است كه یكی از امامان سنت و از اصحاب شافعی می‌باشد كه در كتابش موسوم به «تقويم الأدلة على الإمام» است. اجماع علمای سنت را بر عالم‌تر بودن ابوبكر بر علی بیان داشته است. و من فردی را از امامان مشهور نمی‌شناسم كه در این مورد مخالف باشد.

چگونه اینطور نباشد در حالیكه ابوبكر صدیق در حضور رسول الله ص فتوا داده است و امر و نهی كرده و قضاوت و خطابه داشته است؟ همانگونه كه به هنگام خارج شدن ابوبكر با پیامبر این كار روی داده و ایشان مردم را به اسلام دعوت كرده است و در هنگام هجرت دسته جمعی و در روز حنین و اجتماعات دیگر نیز این امر تحقق یافته و رسول الله ص با سكوت خویش بر آن مهر تأیید زده و به آنچه گفته راضی بوده و این مرتبه و موقعیت برای دیگری نبوده است.

رسول اللهص در مشاورتش با اهل علم و فقه و نظر از اصحابش ابوبكر و عمر را در آن مقدم داشته است آن دو نفر در اظهار نظر و علم در حضور رسول الله ص بر سایر اصحاب مقدم بوده‌اند، چنانكه در داستان مشاوره رسول الله ص در مورد اسرای بدر اول كسی كه لب به سخن گشود ابوبكر و بعد از او عمر بود و به همین صورت در موارد دیگر نیز اینچنین بوده است.

در حدیث آمده است كه رسول الله ص به ابوبكر و عمر ب گفت: «إذا اتفقتما على أمر لم أخالفكما» «هرگاه شما دو نفر بر كاری متفق شدید مخالف شما نخواهم بود». به همین سبب در یكی از دو نظر علماء سخن آنها حجت می‌باشد و این مورد یكی از دو روایتی است كه از امام احمد نقل شده است و این مورد بر خلاف قول عثمان و علی است.

و در سنن رواست شده كه رسول الله ص فرمود: «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» «به ابوبكر و عمر، دو نفری كه بعد از من می‌آیند اقتدا كنید». كه در مورد غیر آنها چنین نفرموده است. و از رسول الله ص ثابت است كه فرمود: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ من بعدي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» «سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من بر شماست به آن تمسک جویید و محكم آن را بگیرید و زنهار خود را از امورات ایجاد شده در دین بپرهیزید چون هر بدعتی گمراهی است». رسول الله ص در این فرموده به پیروی از سنت خلفای راشدین كه شامل هر چهار نفر می‌شود دستور داده است ولی ابوبكر و عمر ب را به اقتدا كردن تخصیص داده و چنانكه معلوم است مرتبه كسی كه در كردار به او اقتدا و در سنت از او پیروی شود بالاتر از مرتبه و مقام كسی است كه فقط در سنت از او پیروی می‌شود. در صحیح مسلم آمده كه اصحاب همراه رسول الله ص در سفری بودند كه فرمود: «إِنْ يطعُ القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» «اگر مردم از ابوبكر و عمر اطاعت كنند هدایت می‌یابند».

از ابن عباس ب ثابت است كه ایشان به وسیله كتاب خدا فتوا می‌داد و اگر در آن هم نمی‌یافت بر اساس گفته‌های ابوبكر و عمر فتوا می‌داد، ولی اینكار را با گفته‌های عثمان و علی انجام نمی‌داد و ایشان عالم امت است و در زمان خویش عالمترین و فقیه‌ترین اصحاب بوده است در حالیكه به گفته‌های ابوبكر و عمر فتوا می‌داد و آنها را بر دیگران در میان اصحاب مقدم می‌داشت. و از رسول الله ص نیز در حق ایشان ثابت است كه برایش دعا كرده و فرموده است: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ»[[22]](#footnote-22).«پروردگارا او را در دین فقیه و عالم گردان و تفسیر و تأویل را به او بیاموز».

و همچنین ابوبكر و عمر اختصاصاتشان به پیامبر ص بیشتر از دیگران بود و مخصوصاً ابوبكر رابطه اش با رسول خدا ص از همه خاصتر بود چنانكه ایشان بیشتر شبها را با رسول الله ص سپری می‌كرد و با او در مورد مسائل دینی و علمی و مصالح مسلمانان بحث و گفتگو می‌نمود چنانكه ابوبكر بن شیبه روایت می‌كند: ابو معاویه از اعمش از ابراهیم از علقمه از عمر برایمان روایت می‌كند كه گفت: رسول الله ص با ابوبكر در مورد امورات و مسائل مسلمانان شبها بحث و گفتگو می‌كرد در حالیكه من هم با او بودم.

در صحیحین از عبدالرحمن بن ابوبكر روایت است كه: اصحاب صفه مردمان فقیری بودند؛ و رسول الله ص فرمود: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ أَوْ سَادِسٍ»[[23]](#footnote-23).«هركس خوراک دو نفر را دارد نفر سومی و هركس خوراک چهار نفر را دارد پنجمی یا ششمی را به خانه ببرد». ابوبكر همراه سه نفر آمد و پیامبر همراه دو نفر به خانه برگشت. و ابوبكر نیز بعد از بردن مهمانان به خانه و سفارش به اهل خانه در مورد اطعام و پذیرایی به مسجد برگشت و نماز عشاء را در نزد پیامبر انجام داد و بعد از آن، برگشت. همسرش به او گفت: چه چیز تو را به خود مشغول داشت تا نتوانی به مهمانانت برسی؟ گفت: مگر شام نكرده‌اند؟ گفت: اظهار داشتند تا آمدنت صبر كنند. شام را برایشان آوردند و معذرت خواستند. و در روایتی آمده است: «با رسول خدا تا صبح سخن گفت».

در سفر هجرت جز ابوبكر كسی دیگر با او همدم نبود و در غزوه بدر جز او كسی در سایبان با رسول الله ص نماند و فرمود: «مَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنُّ عَلَيْنَا فِى صُحْبَتِهِ وَذَاتِ يَدِهِ مِنِ ابْنِ أَبِى قُحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ ابْنَ أَبِى قُحَافَةَ»[[24]](#footnote-24). «در دوستی و مال از ابوبكر بیشتر هیچ كس امین نیست در صورتی كه از اهل زمین خلیلی بر می‌گرفتم ابوبكر را یار صمیمی خویش قرار می‌دادم». این حدیث از جمله صحیح‌ترین احادیث مشهور و منتشر شده در صحاح از طرق مختلف می‌باشد.

در صحیحین از طرق ابودرداء روایت است كه فرمود: من در خدمت رسول الله ص نشسته بودم كه ابوبكر یكدفعه پیدا شد یک طرف لباسش را در دست گرفته بود تا زانویش آشكار نشود. رسول الله ص فرمود: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ»[[25]](#footnote-25). «رفیقتان در خیر و نیكی پیشی گرفته است». وقتی كه رسید سلام كرده و گفت: بین من و ابن خطاب مسئله‌ای پیش آمد و من مقداری عجله كردم سپس پشیمان شدم و خواستم كه مرا ببخشد ولی او سرباز زد و حال به خدمت شما رسیدم. فرمود: «يغفر اللّه لك ثلاثًا» «سه بار فرمود: خداوند تو را می‌بخشد». بعد از جریان عمر پشیمان می‌شود و به منزل ابوبكر سرزده و او را نمی‌یابد پیش پیامبر ص آمد و سلام كرد ولی در حالی پیامبر را ملاقات نمود كه چهره‌اش از شدت عصبانیت سرخ شده بود تا اینكه ابوبكر دلش برای عمر سوخت و گفت: ای رسول خدا من ظلم كردم. دوباره سخنش را تكرار كرد. رسول الله ص فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ: كَذَبْتَ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقتَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[[26]](#footnote-26). «خداوند مرا به‌سوی شما مبعوث داشت در حالیكه مرا تكذیب كردید و گفتید: دروغ می‌گوید اما ابوبكر گفت: راست گفتی. و با جان و مال مرا حمایت كرد. آیا شما دوست مرا رها می‌کنید؟ بعد از این مرا آزار ندهید ( با سخن گفتن در مورد ابوبکر)».

در صحیحین از طریق ابن عباس ب روایت است كه گفت: هنگامی كه عمر وفات نمود او را بر تختی نهادند او را كفن كردند، بر او نماز خواندند و به خوبی از او یاد می‌كردند و من هم با او بودم ولی كسی به من توجهی نداشت ناگاه نفری از پشت دست بر شانه‌هایم نهاد وقتی نگاه كردم دیدم كه علی است، برای مرگ عمر نا راحت بود در حالیكه او را مورد خطاب قرار می‌داد می‌گفت: بعد از مرگت جز تو فردی را نمی‌بینم كه دوست داشته باشم با اعمال او خداوند را ملاقات كنم. از خداوند می‌خواهم كه ترا با دو رفیقت قرار دهد، من بسیار از رسول خدا می‌شنیدم كه می‌گفت: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[27]](#footnote-27). «همراه ابوبكر و عمر آمدم، با ابوبكر و عمر داخل شدم، با ابوبكر و عمر بیرون رفتم». من امیدوارم كه خداوند متعال ترا همراه آن دو نفر قرار دهد.

در صحیحین و كتب حدیث آمده، در روز احد آن هنگام كه مسلمانان به سختی شدیدی دچار بودند، ابوسفیان خطاب به مسلمانان گفت: «أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ: لَا تُجِيبُوهُ فَقَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ قَالَ: لَا تُجِيبُوهُ فَقَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ فَقَدْ قُتِلُوا فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لَأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ»[[28]](#footnote-28). «آیا در میان قوم، محمد موجود است؟ این را سه بار تكرار كرد. رسول الله ص فرمودند: جوابش را ندهید. دوباره خطاب به مسلمانان گفت: آیا درمیان قوم فرزند ابوقحافه وجود دارد؟ سه بار تكرار كرد. رسول الله ص فرمودند: جوابش را ندهید. دوباره گفت: آیا در میان قوم فرزند خطاب موجود است؟ این را سه بار تكرار كرد. دوباره طبق گفته رسول الله ص جوابش را ندادند. سپس ابوسفیان رو به دوستان خود كرد و گفت: این افراد حتما كشته شده‌اند. عمر نتوانست خود را كنترل كند و گفت: ای دشمن خدا دروغ گفتی. كسانی را كه شمارش كردی زنده هستند، آن اندازه كه سبب نا راحتی تو باشد مانده‌اند». ابوسفیان در آن هنگام امیر كافران بود تنها از رسول الله ص و ابوبكر و عمر سؤال كرد و از حال غیر آنها جویا نشد چون می‌دانست كه اینها سران مسلمانان هستند. پیامبر و دو وزیرش.

به همین مناسبت هارون الرشید از مالک بن انس در مورد مقام و منزلت ابوبكر و عمر نزد رسول الله ص در زمان حیاتش سؤال نمود. جواب داد: «منزلتهما منه في حياته كمنزلتهما منه بعد مماته» «مكان و منزلت آنها نزد رسول الله ص در زمان حیاتش به مانند منزلت و مقامشان نزد او بعد از مرگش بود». بسیار با رسول الله ص خصوصی و مصاحب بودند و نهایت محبت و الفت و دوستی در بینشان حاكم بود علی رغم همه اینها در علم و دین مشاركت داشتند و اقتضای همه آنها این است كه آنها از دیگران لایق‌تر و شایسته‌تر باشند و این مسئله برای كسی كه به احوال مردم آگاه است امری ظاهر و آشكار است.

اما در مورد صدیق باید گفت: كه ایشان علاوه بر اینها به یک سری مسائل علمی و فقهی متصف است كه دیگران از آن عاجز بودند، سخنی كه مخالف نص باشد از او نقل نشده است. این امر بر نهایت هوشمندی و زكاوت علمی او دلالت می‌كند در حالیكه دیگران غیر از او سخنان بسیاری كه مخالف نص است از آنها نقل شده است و علت آن این بوده كه این نصوص به آنها نرسیده و ابلاغ نشده است.

در نظرات و فتاوی موافقت عمر با نص بیشتر از موافقت علی با نص است و این را كسی كه عالم به مسائل علمی و نظر است و اهل آن باشد، می‌داند كه از آن جمله مسائلی چون نفقه زنی كه شوهرش وفات نموده باشد كه نظر عمر در آن با نص موافق است و همچنین در «مسئلة الحرام» كه عمر و دیگران در آن سخن گفته‌اند، نظر ایشان بیشتر از نظرات دیگران به نص شباهت دارد. در صحیحین از رسول الله ص ثابت است كه فرمود: «قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ»«در امت‌های پیش از شما كسانی بودند كه به آنها الهام می‌شد اگر چنانچه در امت من كسی باشد آن عمر است». و باز در صحیحین از رسول الله ص ثابت است كه فرمود: «أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْعِلْمَ»«در خواب دیدم كه یک كاسه شیر به من دادند از آن نوشیدم طوری كه احساس می‌كردم تشنگی از وجودم خارج می‌شود سپس اضافه آن را به عمر دادم. گفتند: ای رسول خدا آن را به چه چیزی تفسیر می‌كنی؟ فرمود: به علم».

همچنین رسول الله ص ابوبكر صدیق را برای انجام نماز كه پایه و عمود اسلام است و برای برگزاری و اقامه مناسک حج كه هیچ مسئله عبادی از آن مشكل‌تر نیست جانشین كرد كه قبل از اینكه رسول الله ص حج نماید آن را انجام داد و اعلام داشت كه از بعد از امسال هیچ مشركی حق انجام دادن حج را ندارد و هیچ فردی بصورت لخت نباید طواف كند و علی بن ابی طالب را به دنبال او فرستاد تا الغای عهد و پیمان مشركین را اعلام نماید. هنگامی كه به ایشان ملحق شد گفت: آیا امیر هستی یا مأموری؟ در جواب اعلام داشت: مأمور هستم. بنابراین ابوبكر را بر علی امیر قرار داد و علی نیز از جمله كسانی بود كه مطابق و دستور رسول الله ص مأمور به اطاعت و فرمانبری از ابوبكر در احكام حج و مسافرین و مسائل دیگر بود و این جریان بعد از غزوه تبوک روی داد كه در آن پیامبر خدا علی را جانشین خود در مدینه قرار داده بود كه در مدینه از مردان جز منافق یا معذور یا عاصی و گناهكار باقی نمانده بود، لذا علی خود را به رسول الله ص رساند و گفت: آیا مرا همراه زنان و كودكان قرار می‌دهی؟ فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»«آیا راضی نیستی كه نسبت به من چون هارون برای موسی باشی؟»**.**

با این فرموده بیان داشت كه جانشین قرار دادن علی در مدینه مقتضی نقص مرتبه و مقام ایشان نیست چنانكه موسی نیز هارون را جانشین خود قرار داد و رسول الله ص همیشه مردانی را جانشین قرار می‌داد و معمولاً مردانی باقی می‌ماندند ولی در سال غزوه تبوک رسول خدا همراه تمامی مسلمانان از مدینه خارج شد و به هیچ كس اجازه تخلف از غزوه را نداد چون دشمن سرسخت و قوی و سفر طولانی بود كه در آن خداوند متعال سوره برائت را نازل نمود.

كتاب ابوبكر صدیق در زكات از جامعترین و مختصرترین آنهاست و به همین سبب اكثر فقهاء به آن عمل كرده‌اند ولی نوشته‌های دیگر در آن متقدم و منسوخ می‌باشد و این می‌رساند كه ایشان نسبت به سنت نسخ شده عالمتر بوده است و در صحیحین از ابوسعید روایت است كه گفته است: ابوبكر و عمر نسبت به رسول خدا از ما عالمتر بودند. همچنین اصحاب در زمان ابوبكر در هیچ مسئله‌ای اختلاف نكردند مگر اینكه به وسیله ایشان حل شده و نزاع برطرف گردیده است طوری كه مسئله‌ای مورد نزاع در زمان ایشان به صورت حل نشده باقی نماند. برای نمونه می‌توان به مسائلی چون: اختلاف در وفات پیامبر ص و دفن كردن و میراثش و در مورد تجهیز لشكر اسامه و جنگیدن با مانعین زكات و مسائل دیگر اشاره نمود. و این می‌رساند كه خلیفه رسول الله ص دیگران را آگاه نموده و نظم بخشیده و آن چیزی كه مایه شبهات بوده را از میان برداشته لذا در زمان او اختلاف به وجود نیامد.

اما بعد از ایشان علم و كمال هیچ فردی به علم و كمال ایشان نرسید چنانچه در بعضی از مسائل نزاع كردند همانگونه كه در مسائلی چون: ارث پدر بزرگ و برادر و «مسئلة الحرام» و در طلاق ثلاثه و مسائل دیگر كه شناخته می‌باشد اختلاف نمودند ولی در زمان ابوبكر در این مسائل اختلافی نبود و همچنین با عمر، عثمان و علی در مسائل زیادی مخالفت شد ولی دیده نشد در مسائلی كه ابوبكر در آن فتوا می‌داد و یا قضاوت كند نفری مخالفت نماید و این دلالت بر نهایت علم و فهم و دانش اوست.

جانشین رسول الله ص شد و با اینكار نه تنها خللی به اسلام وارد نشد بلكه قوت گرفت علی رغم مخالفت مرتدین و دیگرانی كه در صدد خواری اسلام بودند، مسلمانان را حفظ و بر علم و دینشان افزود و آنگونه در این وادی عمل كه كسی را یارای چنان مقاومت و اقداماتی نبود و سرانجام چنانكه روی داد دین قوت گرفت و مستقر شد. ابوبكر را خلیفه رسول الله ص نامیدند و بعد از وفات ایشان عمر و دیگران را امیر المؤمنین خواندند. سهیلی و دیگران از علماء گفته‌اند فرموده خداوند متعال: ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40].«محزون مباش خداوند با ماست». در مورد ابوبكر لفظاً تحقق یافت چنانچه در معنی نیز به همان صورت محقق گردید. می‌گفتند: «محمد رسول الله و ابوبكر خليفة رسول الله»، در لقب همراه الله تلفظ می‌گردد و این اتصال لفظی كلمه جلاله الله با مرگ ابوبكر منقطع گردید و به كسانی كه بعد از ایشان آمده لفظ: خليفة رسول الله، به كار برده نشد.

و همچنین علی بن ابی طالب بعضی از مسائل سنت را از ابوبكر آموخته و بر عكس ابوبكر چیزی را از علی نیاموخته است. چنانكه در حدیث مشهوری كه در سنن است نماز توبه می‌باشد؛ علی می‌گوید: من هرگاه از رسول الله ص حدیثی می‌شنیدم آن مقدار كه خدا می‌خواست از آن بهره مند می‌شدم ولی اگر دیگری حدیثی را برایم نقل می‌نمود از او می‌خواستم كه بر صحت آن سوگند یاد كند در صورت قسم خوردن او را تصدیق می‌نمودم ولی ابوبكر برایم حدیث گفت (و راست گفت ابوبكر) كه پیامبر ص فرمودند: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا ثُمَّ يَتَوَضَّأُ ويُحْسِنُ الْوُضُوءَ ويُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ»«هر مسلمانی كه گناهی را انجام دهد سپس وضو را به صورت كامل بگیرد آنگاه دو ركعت نماز را به جای آورد و از خداوند درخواست بخشش كند الله تعالی او را خواهد بخشید».

از جمله چیزهایی كه در این مسئله باعث روشنگری است این نكته می‌باشد كه امامان علمای كوفه چون علقمه و اسود و شریح و قاضی و دیگران كه با عمر و علی مصاحب بودند قول عمر را بر قول علی ترجیح می‌دادند، ولی مسئله در مورد تابعین مدینه، مكه و بصره مشهورتر از آن است كه ذكر شود و كوفه را به آن سبب ذكر نمودم كه در مدت خلافتش فقه و علم علماء در آن ظهور یافت.

از میان تمام شیعیان علی كه با او همدم و مصاحب بودند از هیچ فردی از آنها شنیده نشده است كه در فقه و علم و مسائل دیگر علی را بر ابوبكر و عمر ترجیح دهند، بلكه همه پیروانش آنهایی كه با او جنگیدند همچون بقیه مسلمانان در تقدم ابوبكر و عمر همسو و متفق بودند مگر كسانی كه علی خودش نیز آنها را انكار و نكوهش كرده است و آنها نیز در زمان علی تعدادشان كم بود و در سه گروه جمع بودند:

1. طایفه‌ای در مورد علی غلو كردند و برایش مدعی الوهیت بودند و اینها را علی با آتش سوزانید.
2. طایفه‌ای به ابوبكر دشنام داده و او را سب می‌كردند كه در رأس آنها عبدالله بن سبأ قرار داشت هنگامی كه گزارش آنها به علی رسید در صدد قتلش برآمد ولی او از واقعه گریخت.
3. طایفه‌ای او را بر ابوبكر و عمر تفضیل دادند در این رابطه فرمود: «لا يبلغني عن أحد منكم أنه فضلني على أبي بكر وعمر إلا جلدته حد الـمفتري‏»«از هركدام از شما خبری به من برسد كه مرا بر ابوبكر و عمر برتری داده اید حد افترا بر او صادر می‌كنم». و از بیش از هشتاد طریق از علی نقل شده است كه بر منبر كوفه اعلام داشت: «خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر» «بهترین افراد این امت بعد از پیامبر ص ابوبكر و عمر می‌باشند». و در صحیح بخاری و غیر آن از روایت رجال همدان مخصوصاً كه علی در موردشان می‌گوید: «ولو كنت بوابًا على باب الجنة لقلت لهمدان ادخلي بسلام»«اگر من دربان دروازه بهشت بودم به همدانها می‌گفتم: با سلامت وارد شوید». از روایت سفیان ثوری از منذر ثوری كه هر دو همدانی هستند آمده است، بخاری از محمد بن كثیر روایت می‌كند: «حدثنا سفيان الثوري حدثنا جامع بن شَدَّاد، حدثنا أبو يعلى منذر الثوري، عن محمد ابن الحنفية قال‏:‏ قلت لأبي‏:‏ يا أبت، من خير الناس بعد رسول اللّه ‏؟‏ فقال‏:‏ يا بني، أو ما تعرف ‏؟‏‏!‏ فقلت‏:‏ لا‏.‏ فقال‏:‏ أبو بكر‏.‏ قلت‏:‏ ثم من ‏؟‏ قال‏:‏ ثم عمر» «محمد بن حنیفه گوید: به پدرم گفتم كه بعد از رسول خدا در میان مردم چه كسی بهترین می‌باشد؟ گفت: ای فرزندم آیا نمی‌دانی؟ گفتم: خیر. پس گفت: ابوبكر. گفتم: سپس چه كسی؟ گفت: سپس عمر»**.**

و اين را به فرزندش كسی كه جزو خواص او می‌باشند و با او هيچ ملاحظه‌ای ندارد گفت. همچنين اقدام به عقوبت كسي گرفت كه او را بر ديگری تفضيل می‌داد. در حاليكه انسان متواضع درست نيست كه اقدام به عقوبت كسی نماید كه حق را می‌گوید و درست نیست او را افترا كننده بخواند. علم رأس فضیلت‌هاست و در میان انبیاء و اصحاب و باقی مردم هركس عالمتر باشد افضل‌تر نیز می‌باشد. پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [الزمر: 9].«آیا كسانی كه می‌دانند با كسانی كه نمی‌دانند برابرند تنها صاحبان فكر و اندیشه متذكر می‌شوند». در این رابطه هم دلایل و هم سخنان اهل علم بسیار است.

اما در مورد این فرموده: «أقضاكم عليّ» هیچكدام از صاحبان كتابهای ششگانه و مسندهای مشهور، نه احمد و نه دیگران با سند صحیح یا ضعیف آن را روایت نكرده‌اند و تنها از طریق كسانی كه معروف به دروغگویی می‌باشند روایت گردیده است، و در این زمینه عمر سخنی دارد و آن اینكه: «أبيٌّ أقرؤنا، وعليٌّ أقضانا»«در میان ما ابی قاری‌تر و علی قاضیتر است». و این را هم زمانی گفته كه ابوبكر در قید حیات نبوده است.

و حدیثی هم كه در سنن ترمذی و دیگران آمده كه پیامبر ص فرمودند: «أَعْلَمُ امتي بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأَعْلَمُهَا بِالْفَرَائِضِ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ»«عالم‌ترین امت من به حلال و حرام، معاذ بن جبل و عالم‌ترینشان به فرائض و میراث زید بن ثابت است». در این حدیث ذكری از علی نشده است و حدیثی هم كه نام علی در آن برده شده است علی رغم ضعفش در آن بیان شده است كه معاذ بن جبل به حلال و حرام و زید بن ثابت به فرائض عالمتر است. در صورتی كه هم این حدیث را صحیح بدانیم كسی كه نسبت به حلال و حرام عالم‌تر است علمش به نسبت كسی كه نسبت به قضاوت عالم‌تر است وسیع‌تر می‌باشد. چون چیزی كه به قضاوت ارتباط دارد بر طرف نمودن اختلافات و دشمنیهاست مربوط به ظاهر است و ممكن است باطن آن خلاف آن چیزی باشد كه در ظاهر خود را می‌نمایاند چنانكه رسول الله ص می‌فرماید: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ وَإِنَّمَا أَقْضِي بنَحْوٍ ما أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنْ النَّارِ»[[29]](#footnote-29). «شما برای رفع اختلاف دعواهایتان را پیش من می‌آورید و چه بسا بعضی از شما در بیان و سخنوری بر دیگری فایق آید و من بر اساس آنچه كه می‌شنوم قضاوت خواهم كرد. هركس كه در قضاوت حق برادرش را به او دادم آن را دریافت نكند چون من قطعه‌ای از آتش جهنم را برایش قرار داده‌ام». رهبر و سید قاضیان اعلام می‌دارد كه قضاوتش حرام را حلال نمی‌نماید بلكه بر مسلمان حرام است كه با توجه به قضاوتش كه در آن حق دیگری به او داده شده مال كسی را دریافت نماید. و دانستن حلال و حرام شامل ظاهر و باطن امور است بنابراین كسی كه به آن عالم باشد نسبت به دین آگاه‌تر است.

و همچنین قضاوت دو نوع است:

 در نوع اول طرفین دعوا هر دو منكر آن می‌باشند چنانكه یكی مدعی امری باشد و دیگری آن را انكار نماید كه در آن بر اساس دلایل و شواهد حكم می‌شود.

در نوع دوم طرفین دعوا منكر اصل مسئله نیستند بلكه در اینكه چه كسی مستحق آن می‌باشد با همدیگر درگیرند چنانكه دو نفر در تقسیم ارث یا در اینكه زوجین هر كدام چه حقی بر همدیگر دارند یا دو شریک با همدیگر اختلاف دارند.

این قسمت یكی از قسمت‌های مربوط به حلال و حرام است لذا هرگاه كسی از طرفین به فتوایش راضی باشند جهت رفع دعوا فتوا دهد برایشان كافی است دیگر احتیاج به كسی كه در بینشان حكم كند ندارند، تنها در موردی كه مسئله را انكار می‌نمایند احتیاج به حاكم خواهند داشت و در چنین مواردی هم اكثراً با ظلم و فجور همراه است و گاهاً نیز مسبب آن فراموشی است. ولی هر فردی اعم از نیک و بد به حلال و حرام احتیاج دارند ولی تنها تعداد كمی از نیكان احتیاج به قضاوت خواهند داشت.

به همین خاطر هنگامی كه ابوبكر عمر را مأمور قضاوت در بین مردم نمود یكسال منتظر ماند ولی دو نفر در مورد یک مسئله به او مراجعه نكردند و اگر مجموع قضاوتهایی از این نوع را كه رسول الله ص انجام داده شمارش نماییم به دو مورد نمی‌رسیم در حالیكه مسئله در مورد حلال و حرام كه قوام دین است و خاص و عام به آن احتیاج دارند اینگونه نیست.

این حدیث «أَعْلَمهم بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ» به اتفاق علما نسبت به «أقْضَاكُم علي» در صورتی كه بخواهند به آن استناد نمایند به صحت نزدیك‌تر است و حال كه از لحاظ سند و دلالت نمودن اینگونه است معلوم می‌شود كسی كه با توجه به این سند به عالمتر بودن علی بر معاذ رأی دهد جاهل است تا برسد به اینكه با عالمتر بودنش نسبت به ابوبكر و عمر كه از معاذ عالمترند رأی دهد، علی رغم اینكه حدیثی كه در آن از معاذ و زید نام برده شده را بعضی ضعیف و بعضی حسن می‌دانند ولی حدیثی كه نام علی در آن برده شده ضعیف است.

اما در مورد حدیث: «أنا مدينة العلم» باید گفت كه: حدیثی واهی و ضعیف است به همین دلیل هر چند كه ترمذی آن را روایت كرده است آن از جمله احادیث موضوع و تكذیب شده به حساب آورده‌اند، لذا ابن جوزی آن را در موضوعات ذكر كرده و بیان داشته است كه این حدیث از جمیع طرُق آن موضوع و ساختگی است.

و كذب و دروغ بودن آن به وسیله متن آن نیز معلوم می‌گردد لذا احتیاج به برسی اسناد ندارد، چون اگر رسول الله ص شهر علم باشد در آن صورت برای این شهر جز دروازه‌ای نخواهد بود در حالیكه درست نیست كه پیام آور رسول خدا و كسی كه پیام او را به امت می‌رساند یک نفر باشد، بلكه واجب است مبلغ و رساننده خبر از او اهل تواتر باشند كسانی كه به واسطه خبر آنها برای غائب علم حاصل می‌گردد. كه روایت واحد به وسیله قرائن مفید علم است. و این قرائن و شواهد یا منتفی است یا از بیشتر مردم مخفی می‌ماند و یا اینكه بیشتر مردم علم به قرآن و سنت متواتر برایشان حاصل نمی‌گردد، در حالیكه به وسیله نقل متواتر برای خاص و عام علم حاصل می‌گردد.

این حدیث را یک فرد زندیق یا جاهل كه به گمانش خواسته مدحی بنماید ساخته شده و به دروغ نسبت داده است یا این را ساخته‌اند تا به وسیله آن علوم دینی را زیر سؤال ببرند چون تنها یک اصحاب آن را ابلاغ كرده باشد همینگونه خواهد بود.

و بصورت متواتر نیز خلاف این موضوع ثابت است چون در تمام شهرهای مسلمین از غیر علی و به وسیله باقی اصحاب علوم دین ابلاغ شده است، چنانكه مسئله در مورد اهل مكه و مدینه واضح است و اهل شام و بصره نیز همینگونه‌اند چون آنها از علی جز چیزهای اندكی را دریافت نداشته‌اند چنانكه بیشترین جای كه علم از طریق علی بیان گردیده است كوفه می‌باشد ولی با این حال قبل از ولایت عثمان مردم آنجا قرآن و سنت را فرا گرفته بودند كه به نسبت ولایت و حكومت علی متقدم است.

فقیه‌ترین و عالمترین مردم مدینه علم را در زمان عمر آموختند و قبل از آن احدی از آنها از علی چیزی را نیاموخته مگر كسانی كه به هنگام بودن علی در یمن از او آموخته باشند آنگونه كه در چنان اوضاعی از معاذ بن جبل نیز آموخته‌اند چون مقام معاذ بن جبل و تعلیماتش در یمن بیشتر از مقام و تعلیم علی بوده است، به همین سبب مردم یمن از معاذ بیشتر از علی روایت كرده‌اند و شریح و دیگر بزرگان تابعین فقه را از معاذ آموخته‌اند. و هنگامی كه علی وارد كوفه گردید شریح قبل از او عهده دار مقام قضاوت شده بود و علی در زمان خلافت خویش شریح و عبیده سلمانی را عهده دار مقام قضاوت نمود كه هر دو از غیر او فقه را آموخته بودند و حال كه علوم اسلام قبل از اینكه علی به كوفه رود در سرزمینهای اسلامی چون حجاز، شام، یمن، عراق، خراسان، مصر و مغرب منتشر شده و علومی هم كه در كوفه منتشر گشته بود غیر از او آن را در كوفه انتشار داده بودند و چیزی از مسائل علمی به صورت خاص به نسبت باقی اصحاب به علی اختصاص نداشت و تبلیغ عمومی هم كه به واسطه ولایت و حكومت برایش حاصل گردید بیشتر از آن برای ابوبكر و عمر و عثمان حاصل شد و به صورت خاص نیز ابن عباس بیشتر از او فتوا داده است، ابوهریره بیشتر از او روایت نموده است در حالیكه علی از هر دو نفر یاد شده عالمتر است همانگونه كه ابوبكر و عمر و عثمان نیز از آنها عالمتر می‌باشند و همچنین خلفای راشدین اقدام به تبلیغ عمومی اسلام كرده‌اند چیزی كه مردم به آن بیشتر از بعضی از علوم خاص احتیاج دارند كه بعضی رساننده آن بوده‌اند.

اما آنچه كه بعضی از دروغگویان و جاهلان در مورد اینكه علی به صورت خصوصی دارای علم بخصوصی بوده است همه آنها باطل می‌باشند. در صحیح ثابت است كه به او گفته شد: آیا از رسول الله ص چیزی پیش خود دارید؟ جواب داد: «لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِلَّا فَهْمٌ يُؤْتِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وكان فيها عقول الديات (أي‏:‏ أسنان الإبل التي تجب فيه الدية) وفيها فِكَاكُ الْأَسِيرِ وَفيها‏: لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» «خیر قسم به كسی كه دانه فلق و انسان را آفرید جز فهمی كه خداوند در مورد كتابش به بنده‌ای بدهد و جز آنچه كه در این صحیفه موجود است و در آن نیز مسائلی مربوط به دیات و آزادی اسرا موجود است و اینكه مسلمان به خاطر كافر كشته نمی‌شود». و در لفظی آمده است: «هل عهد إليكم رسول اللّه شيئًا لم يعهده إلى الناس‏؟‏»«آیا رسول الله ص چیزی را با شما در میان نهاده كه با دیگران در میان ننهاده باشد؟» پس آن را نفی می‌كند.

و آنچه را كه بعضی از جاهلان می‌گویند و آن اینكه هنگام غسل میت رسول اللهص علی از آن آب غسل، علم اولین و آخرین را وارث شده است، از جمله زشت‌ترین دروغگوئی‌هاست. چون خوردن آب غسل مشروع نیست و علی نیز چیزی را ننوشیده است و در صورتی كه این مسئله باعث علم باشد در آن كار دیگران نیز با او شریک بوده‌اند و هیچكدام از افرادی عالم این مسائل را روایت نكرده‌اند و ذكر مسائلی چون: اینكه او بواسطه دانستن علم باطن از ابوبكر و عمر و دیگران ممتاز بوده است چنین مسائلی از جمله مقالات باطنیهای ملحد و امثالهم می‌باشد كسانی كه كافر می‌باشند. و حتی دارای آن چنان مسائل كفری هستند كه یهود و نصاری فاقد آن می‌باشند، چنانكه به الوهیت و نبوتش معتقد شدند و اینكه او از رسول الله ص عالم‌تر است و اینكه در امورات باطن معلم پیامبر ص بوده است و امثال این گفته‌ها، كه اهل غلو و افراط در كفر و الحاد آن را بر زبان می‌رانند. والله سبحانه وتعالی أعلم.

افضل اصحاب چه كساني هستند؟

شیخ ابو محمد بن عبدالله بن ابو زید در آخر كتاب عقیده‌اش بیان داشته كه بهترین زمان و دوران مربوط به كسانی است كه رسول الله ص را دیده و به او ایمان آورده‌اند سپس كسانی هستند كه بعد از آنها آمده‌اند. برترین اصحاب خلفای راشدین هدایت یافته ابوبكر و عمر و عثمان و علی بوده‌اند. حال سؤال این است كه دلیل فضیلت و برتری ابوبكر بر عمر، عمر بر عثمان و عثمان بر علی چیست؟ و هنگامی كه این مسئله معلوم شد آیا عقوبت كسی كه مفضول را بر فاضل برتری دهد واجب است؟ از شما می‌خواهیم بصورت مفصل این مسئله را برایمان بیان دارید. ان شاء الله نزد خدوند مأجور خواهید بود.

شیخ الإسلام اینگونه جواب می‌دهد:

**الحمد لله رب العالـمين. تفضیل ابوبكر بر عمر، سپس عمر بر عثمان و علی بین امامان مسلمین كه به امامت در علم و دین مشهورند اعم از اصحاب و تابعین و تابع تابعین مورد اتفاق است. این امر مذهب مالک و اهل مدینه و لیث بن سعد، حماد بن زید و حماد بن سلمه و امثال آنها از اهل عراق و همچنین مذهب شافعی و احمد و اسحاق و ابوعبید و باقی ائمه مسلمین كه در میان امت اعتبار و مقام علمی و دینی دارند می‌باشد. و امام مالک اجماع اهل مدینه را در این مورد نقل می‌كند و می‌گوید: از افرادی كه مورد اقتدا هستند كسی را نیافتم كه در تفضیل ابوبكر و عمر تردید داشته باشد این امر از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب**  **نیز مشهود است. در صحیح بخاری از محمد بن حنیفه روایت است كه گفت: به پدرم گفتم: پدر عزیزم بهترین مردم بعد از رسول الله** ص **چه كسی می‌باشد؟ فرمود: فرزندم مگر نمی‌دانی؟ گفتم: خیر. جواب داد: ابوبكر. گفتم بعد از او چه كسی می‌باشد؟ فرمود: عمر.**

این امر از علی بن ابی طالب از هشتاد طریق روایت كرده‌اند كه بر منبر كوفه قرار گرفته و می‌گفت: هرگاه در مورد نفری به من خبر دهند كه مرا بر ابوبكر و عمر تفصیل داده حد افترا را بر او جاری می‌كنم. پس هرگاه كسی او را بر ابوبكر و عمر برتری می‌داد به مقتضای سخنش هشتاد شلاق بر او جاری می‌كرد. سفیان می‌گفت: هركس علی را بر ابوبكر و عمر تفضیل دهد شأن و مقام مهاجرین را پایین آورده است. فكر نمی‌كنم با چنین اوضاعی عملی از او به سوی خداوند بالا رود. این تفضیل را ترمذی و دیگران از پیامبر ص **روایت كرده‌اند:** «**يَا عَلِيُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ**» «**ای علی این دو نفر سید و رهبر مردانی از اهل بهشت هستند كه در سن پیری مرده‌اند از اول تا به آخر مگر كسانی كه نبی و یا رسول پروردگار بوده‌اند**». در صحیحین و كتاب‌های صحیح دیگر از ابو سعید و ابن عباس و جندب بن عبدالله و ابن زبیر روایت است كه رسول الله ص فرمودند: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أبابكرخَلِيلًا وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ» «**اگر خلیلی از میان اهل زمین برمی گرفتم ابوبكر را خلیل خویش قرار می‌دادم اما رفیق شما خلیل خداوند است**». در صحیح روایت است رسول الله ص در حالیكه بر منبر قرار داشت فرمود: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَذات يده أَبُو بَكْرٍ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ ابابكرخَلِيلًا وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ ألا لَا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ» «**همانا ابوبكر شخصی است كه با دوستی و نصرت و مال و ثروتش بیشترین منت بر من نهاده است در صورتی كه از اهل زمین خلیلی از اهل زمین بر می‌گرفتم ابوبكر را خلیل خویش قرار می‌دادم، آگاه باشید همه درهای رو به مسجد جز دروازه خانه ابوبكر بسته شود**». این حدیث صراحت دارد به اینكه از میان انسانها هیچ فردی استحقاق خلیل بودن را برای رسول الله ص ندارد و در صورتی كه فردی استحقاق این را داشته باشد آن ابوبكر صدیق خواهد بود و این می‌رساند كه نزد رسول خدا كسی از او افضلتر و محبوبتر نیست و همچنین از عمر بن عاص در صحیح روایت است كه به رسول خدا ص گفت: محبوبترین مردم پیش تو چه كسی است؟ فرمود: عائشه. آنگاه سؤال را ادامه داد و گفت: از مردان چه كسی؟ فرمود: پدرش.

و همچنین در صحیح موجود است كه رسول الله ص به عائشه ل فرمود: «ادعى لي أباك وأخاك، حتى أكتب لأبي بكر كتابًا لا يختلف عليه الناس من بعدي، ثم قال‏:‏ يَأْبَي اللّه والمؤمنون إلا أبا بكر» «پدر و برادرت را پیشم بیاور. تا برای ابوبكر چیزی بنویسم تا بعد از من در موردش دچار اختلاف نگردند. آنگاه فرمود: خداوند و مؤمنان جز به ابوبكر راضی نمی‌شوند». و همچنین در صحیح روایت است كه زنی به رسول الله ص گفت: ای رسول خدا به من خبر بده اگر آمدم و ترا نیافتم (مقصود مرگ است) به چه كسی رجوع نمایم؟ فرمود: «فَأْتى أبا بكر» «پیش ابوبكر برو». و در سنن آمده كه فرمود: «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» «بعد از من به ابوبكر و عمر اقتدا نمایید». و در صحیح روایت است كه رسول الله ص هنگامی كه در سفر بود فرمود: «إِنْ يطع القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» «اگر قومی از ابوبكر و عمر اطاعت نمایند هدایت می‌یابند». و در سنن روایت است كه رسول الله ص فرمودند: «رأيت كأني وضعت في كفة والأمة في كفة، فَرَجَحتُ بالأمة، ثم وضع أبو بكر في كفة والأمة في كفة، فرجح أبو بكر، ثم وضع عمر في كفة والأمة في كفة، فرجح عمر» «دیدم كه مرا در یک كفه و امت را در كفه دیگرش نهادند بر امت ترجیح یافتم آنگاه ابوبكر را در كفه‌ای و امت را در كفه دیگر گذاشتند و ابوبكر برتری یافت سپس عمر در كفه‌ای و امت در كفه دیگر گذاشته شد و عمر برتری یافت». و در صحیح موجود است كه ابوبكر و عمر در بینشان بحثی پیش آمد، ابوبكر از عمر عذرخواهی كرد ولی ایشان عذر او را نپذیرفت آنگاه ابوبكر به نزد پیامبر ص آمد و جریان را بازگو نمود، فرمود: «اجلس يا أبا بكر، يغفر اللّه لك» «بشین ای ابوبكر خداوند ترا می‌بخشد». عمر از كار خویش پشیمان شد به منزل ابوبكر رفت او را نیافت سپس به نزد پیامبر ص آمد ولی پیامبر ناراحت و خشمگین بود، گفت: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقتَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[[30]](#footnote-30). «خداوند مرا به‌سوی شما مبعوث داشت در حالیكه مرا تكذیب كردید و گفتید: دروغ می‌گوید اما ابوبكر گفت: راست گفتی. و با جان و مال مرا حمایت كرد. آیا شما دوست مرا رها می‌كنید؟ آیا شما دوست مرا رها می‌كنید؟ بعد از این (با سخن بدگفتن در مورد ایشان) مرا آزار ندهید». بصورت متواتر در صحیح و سنن آمده است كه رسول الله ص هنگامی كه مریض شد فرمود: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ مرتين، أو ثلاثًًًًا حتي قال: إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»[[31]](#footnote-31). «ابوبكر را دستور بدهید برای مردم نماز بخواند و این سخن را دو یا سه بار تكرار نمود تا اینكه فرمود: شما مثل همراهان یوسف هستید به ابوبكر دستور دهید كه نماز را با مردم انجام دهد». و این تخصیص دادن و تكرار و تأكید نمودن در تقدیم ابوبكر بر بقیه اصحاب علی رغم حضور عمر و عثمان و علی و دیگران بیانگر مقدم بودنش نزد رسول الله ص به نسبت بقیه است. و در صحیح موجود است هنگامی كه عمر را جهت مراسم تغسیل و تكفین گذاشته بودند علی پسر ابی طالب در میان ازدحام جمعیت خود را به جنازه رساند و آنگاه گفت: من امیدوارم كه خداوند متعال ترا با دو رفیقت قرار دهد، من بسیار از رسول خدا می‌شنیدم كه می‌گفت: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[32]](#footnote-32). «همراه ابوبكر و عمر آمدم، با ابوبكر و عمر داخل شدم، با ابوبكر و عمر بیرون رفتم». و این بیانگر ملازم بودن این دو نفر با رسول خدا در ورود و خروج و رفتنهاست. به همین سبب مالک به هارون الرشید هنگامی كه از منزلت ابوبكر و عمر در نزد پیامبر جویا شد گفت: «منزلتهما منه في حياته كمنزلتهما منه بعد مماته» «مكان و منزلت آنها نزد رسول الله ص در زمان حیاتش به مانند منزلت و مقامشان نزد او بعد از مرگش بود». آنگاه هارون به مالک گفت: مرا شفا دادی ای مالك، و این بیانگر این است كه آنها در میان اصحاب به نسبت رسول خدا اختصاص خاص داشته‌اند و همراهیشان در كارهای آشكار و نهان با رسول خدا از جمله چیزهایی است كه هر فرد عالم به احوال و اقوال و افعال رسول الله ص و سیرت و روشش با اصحاب آن را می‌داند، و به همین خاطر هیچیک از كسانی كه عالم به سیرت و اخلاقش هستند در این امر نزاع و اختلاف ننموده‌اند و تنها و تنها كسانی این امر را نفی می‌كنند یا در آن توقف می‌نمایند كه به حقیقت امر رسول الله ص آگاه نیستند هر چند در میانشان افرادی باشند كه از كلام و فقه و حساب بهره‌ای هم داشته باشند یا اینكه گاهاً احادیث جعلی و دروغ را كه با این امورات معلوم در تناقض می‌باشد را شنیده‌اند و دچار توقف و یا ترجیح دادن غیر ابوبكر شده‌اند.

این مسئله همچون بسیاری از مسائل معلوم و شناخته شده نزد اهل علم به سنت رسول الله ص می‌باشد گرچه دیگران در آنها شک نمایند یا آن را نفی كنند مانند احادیث متواتر نزد اهل علم در مورد شفاعت و حوض رسول الله ص و خارج شدن صاحبان گناهان كبیره از آتش و همچنین احادیث متواتر در مورد صفات و قدر و علو پروردگار و دیدنش و دیگر اصولی كه در موردش صاحبان علم به نسبت رسول الله ص متفق هستند هر چند آن را دیگران نمی‌دانند همانگونه كه حكم به شفعه و سوگند دادن مدعی علیه و رجم كردن زنای محصن و نصاب را در مورد دزدی معتبر دانستن و امثال این احكام را كه نزد خواص اهل علم متواتر است، و صاحبان بدعت با آنها مخالفت می‌نمایند به همین مناسبت ائمه اسلام بر اهل بدعت دانستن كسانی كه با این اصول مخالفند اتفاق دارند بر خلاف كسی كه در مسائل اجتهادی كه به درجه تواتر در سنن نرسیده است با آن مخالفت نماید چنانكه در مورد اینكه آیا بر اساس یک شاهد و سوگند حكم شود و در مسائل دیگری چون قسامه و قرعه و مسائلی از این قبیل اختلاف نموده‌اند.

اما در مورد عثمان و علی مسئله اینگونه نیست بلكه در آن نزاع و اختلاف موجود است. سفیان ثوری و جمعی از اهل كوفه علی را بر عثمان ترجیح داده‌اند، سپس سفیان و دیگران از آن برگشته‌اند. بعضی از اهل مدینه در مورد عثمان و علی توقف نموده و این مسئله یكی از دو روایت موجود از مالک می‌باشد كه در روایت دیگر قول به تقدیم عثمان بر علی نموده است همانگونه مذهب بقیه ائمه چون شافعی و ابو حنیفه و اصحابش و احمد بن حنبل و اصحاب او و امامان دیگر غیر از اینها نیز همین می‌باشد. تا جاییكه در مورد اینكه آیا معتقد به تفضیل علی بر عثمان را اهل بدعت بدانیم یا نه با همدیگر اختلاف كرده‌اند، كه هر دو نظر آن از احمد روایت شده است و ایوب سختیانی و احمد بن حنبل و دارقطنی گفته‌اند كه: هركس علی را بر عثمان ترجیح دهد از منزلت و مقام مهاجرین و انصار كاسته است. و همین ایوب امام اهل سنت و امام اهل بصره است. مالک در موطأ از او روایت كرده در حالیكه از اهل عراق روایت ننموده است. نقل است كه از مالک در مورد روایت كردنش از او سؤال شد جواب داد: من از هیچ فردی روایت نكرده‌ام مگر اینكه ایوب بر او افضل باشد. ابوحنیفه یک بار او را به یاد آورد و گفت: من در حالی ایوب را دیدم كه بر نشیمنگاهش در مسجد رسول الله ص نشسته بود و هرگاه او را به یاد می‌آورم پوست بدنم به حركت در می‌آید.

دلیل بر فضیلت عثمان روایتی است كه از ابن عمر ب در صحیحین آمده كه فرمود: ما در زمان رسول الله ص در مورد فضیلت افراد بحث می‌كردیم. در اول ابوبكر و سپس عمر و بعد از وی عثمان را بیان می‌داشتیم. و در بعضی از طرق آمده است كه این كار ما به رسول الله ص نیز ابلاغ شد ولی ایشان آن را انكار ننمود.

و همچنین با نقل صحیح در صحیح بخاری و غیر بخاری ثابت است آن هنگام كه امیر المؤمنین شورای را برای انتخاب خلیفه بعد از خود برگزید اعضای آن شش نفر بودند. از عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف تشكیل شد، و سعید بن زید را كه یكی از افراد ده‌انه‌ای كه به آنها مژده بهشت داده شده بود را داخل در آن شورای نكرد. ایشان از قبیله بنی عدی (قبیله عمر) بود و در مورد پسرش عبدالله گفت: عبدالله با شما حضور خواهد داشت ولی در امر حق انتخاب كردن و یا شدن را ندارد و وصیت نمود بعد از مرگش تا زمانی كه شورا بر انتخاب یک نفر اتفاق خواهند كرد امامت نماز را در دست خواهد داشت. هنگامی كه عمر دار فانی را وداع گفت اعضای شورا نزد منبر اجتماع نمودند. طلحه اظهار داشت: در این امر برای من چیزی نخواهد بود اینكار برازنده عثمان است. زبیر هم گفت: من هم چیزی را نمی‌خواهم و لایق به آن علی است و سعد نیز ابراز داشت برای من نیز در این كار علاقه‌ای نیست بلكه آن را به عبدالرحمن بن عوف می‌سپارم با این كار سه نفر از دور خارج شدند و سه نفر باقی ماندند. لذا با همدیگر اجتماع نمودند. عبدالرحمن بن عوف گفت: یكی از ما خارج شود و یكی هم سرپرستی را به عهده بگیرد. عثمان و علی سكوت كردند. عبدالرحمن بن عوف گفت: من خارج شدم. روایت است كه گفت: «عليه عهد اللّه وميثاقه أن يولي أفضلهما» «عهد و پیمان خدا بر او باشد كه افضل آنها را انتخاب كند». بعد از آن عبدالرحمن بن عوف سه شبانه روز با مهاجرین و انصار و تابعین و مادران مؤمنان و امیران شهرها و نواحی (چون همه آنها در مدینه بودند و همراه عمر حج كرده و شاهد مرگش بودند) مشورت نمود. سرانجام عبدالرحمن بن عوف گفت: من سه شبانه روز خواب به چشمانم نرفته است در روز آخر به عثمان گفت: در صورتی كه سرپرستی را به تو بسپارم عهد و پیمان خداوند بر تو است كه عادلانه رفتار كنی و در صورت انتخاب علی باید سخنش را شنیده و دستورش را اطاعت نمایی. گفت: بلی درست است. آنگاه همین امر را با علی در میان گذاشت كه عهد و پیمان خداوند بر تو خواهد بود اگر تو را برگزینم به عدل رفتار و در صورت انتخاب عثمان دستورش را شنیده و اطاعتش كن. گفت: آری درست است. سپس گفت: من مردم را دیده و با آنها مشورت نموده‌ام حاضر به گذشت و عدول از عثمان نیستند بلافاصله بعد از آن علی و عبدالرحمن و بقیه مسلمانان به رضایت و اختیار بدون اینكه عطا و بخشش موجب رغبتشان باشد و یا ترس موجب پیمانش باشد بیعت كردند. این كار اجماع مسلمانان در آن هنگام بر تقدم عثمان بر علی است به همین سبب ایوب و احمد بن حنبل و دارقطنی گفته‌اند: هركس علی را بر عثمان مقدم بدارد از منزلت و شأن مهاجرین و انصار كاسته است و در صورتی عثمان شایستگی تقدم را نداشته و آنها او را مقدم داشته باشند از دو حال خارج نیست یا اینكه به فضل و بزرگواریش جاهلند و یا اینكه به واسطه تقدم مفضول بدون هیچ ترجیح دینی ظلم كرده‌اند و هركس آنها را به جهل یا ظلم منتسب نماید به تحقیق كه از شأن و مقامشان كاسته است.

اگر اهل ظن و گمان اظهار دارند كه عثمان را به خاطر بخل و حسادتی كه در دل بعضیها نسبت به علی موجود بود مقدم داشتند دارندگان بغض و حسادت درونی صاحب قدرت و شوكت بودند و امثال این گفته‌ها را كه اهل هوی ابراز می‌دارند به تحقیق با این سخنان آنها را عاجز از قیام به حق دانسته و اهل باطل را حاكم و مسلط بر اهل حق پنداشته‌اند. این در حالی است كه مسلمانان در آن هنگام در قدرتمندترین حالات ممكن بودند، هنگامی كه عمر وفات یافت اسلام در چنان قوت و عزت و ظهور و اجتماع و ائتلافی بود كه هرگز آن را به خود ندید و عمر اهل ایمان را عزت بخشید و صاحبان كفر و نفاق را ذلیل و خوار نمود و كسی كه كمترین شناخت را نسبت به آن هنگام داشته باشد این امر بر او پوشیده نخواهد ماند.

آری در چنین حالی اگر كسی آنها را به جهل و یا ظلم و ناتوان از قیام نمودن به حق قلمداد نماید شأن و منزلت آنها را كاسته و بهترین امتی را كه خداوند به خوبیشان شهادت داده بر خلاف واقع تصور می‌كند و این امر جزو اصول مذهب رافضه است كسی كه بنای رافضی را بنا نهاد یک یهودی بود كه منافقانه اسلام را اظهار نمود و برای جاهلان دسیسه‌ها چید و با آن اصل ایمان را نشانه رفت به همین مناسبت رفض بزرگترین دروازه نفاق و الحاد می‌باشد. اول یک فرد را وادار به توقف نموده سپس از او یک مفضله می‌سازند كه به فضیلت علی معتقد است آنگاه او را تبدیل به یک فحاش می‌كنند و سرانجام از او اهل غلو و افراط و در نهایت منكر و اهل تعطیل می‌شود به همین خاطر رهبران زنادقه از اسماعیلیه و نصیریه و انواعشان اعم از قرامطه و باطنیه و درزیه و امثال اینها از انواع طوایف زندیق و نفاق به آنها ملحق می‌شوند.

چون ایراد گرفتن و جریحه دار كردن بهترین دورانها (كسانی كه مصاحب و همدم رسول خدا بوده‌اند) ایراد گرفتن از رسول خدا ص است چنانكه مالک و دیگران از ائمه مسلمین بیان داشته‌اند. اصحاب رسول الله ص را مورد طعن و ایراد قرار می‌دهند تا كسانی بگویند: مردی نادرست دارای همراهان و اصحاب بدكار است و اگر صالح می‌بود یارانی از صالحان می‌داشت!!!.

و همچنین اینان همان كسانی هستند كه قرآن و اسلام و شریعت پیامبر ص را نقل كرده‌اند و همان كسانی هستند كه فضایل علی و دیگران را اظهار داشته‌اند؛ طعنه زدن به آنها باعث خواهد شد كه به آنچه برایمان نقل كرده‌اند اعتماد نداشته باشیم و در این هنگام نه برای علی و نه برای هیچ فرد دیگری فضیلتی ثابت نخواهد شد. رافضه جاهل و فاقد عقل و نقل و دین و دنیای كه در آن منصور گردند می‌باشند چون اگر یک ناصبی كسی كه علی را مبغوض می‌دارد و به فسق و كفر او معتقد است (چون خوارج و كسان دیگر) از آنها بخواهد كه ایمان و فضل علی را برایمان ثابت كند قادر به این كار نخواهد شد بلكه مغلوب خوارج خواهند گردید چون فضایل علی را اصحاب نقل نموده‌اند، همان كسانی كه مورد طعن و ایراد روافضند لذا فضیلت معلوم و آشكاری بصورت تعیین برایش ثابت نخواهد شد. وقتی كه آنها در مورد بعضی از خلفاء اظهار می‌دارند كه هدفشان ریاست بود و به خاطر آن جنگیدند و نسبت به آنها افترا می‌بندند، طعن و ایراد خوارج در مورد علی به همان صورت و بیشتر از آن به نسبت كسی كه دیگران بدون جنگ و قتال از او اطاعت كردند درست‌تر جلوه می‌یابد، اما رافضه جاهلند و نمی‌دانند و پیرو زنادقه می‌باشند. قرآن در جاهای زیادی از اصحاب به نیكی یاد می‌كند، چنانكه می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100].«پیشی گیرندگان آغازین از مهاجر و انصار و كسانی كه به نحو احسن از آنها پیروی كردند خداوند از آنها راضی و آنها نیز از پروردگار خویش راضی هستند». و می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10].«كسانی كه قبل از فتح انفاق كرده و جنگیدند با كسانی كه بعد از فتح ایمان آورده و با جان و مال جهاد كردند مساوی نیستند و به درجات از آنها جلوترند و همگی را پروردگار وعده نیكو داده است». و می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَ﴾ [الفتح: 29].«محمد پیامبر خداست و كسانی كه با او هستند بر كافران سختگیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در ركوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی پروردگار را خواستارند. علامت آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است این صفت ایشان است كه در تورات و مثل آنها در انجیل چون كشتی است كه جوانه خود را برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستند و دهقانان را به شگفت آورد تا از آنان كافران را به خشم در اندازد». و می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18]. «به راستی خداوند هنگامی كه مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت كردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دلهایشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیكی به آنها پاداش داد».

و در صحیح مسلم از رسول الله ص ثابت است كه فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» «آنهایی كه زیر درخت با رسول الله ص بیعت كردند هیچكدامشان وارد آتش نمی‌گردند». و در صحیحین از طریق ابوسعید روایت است كه رسول الله ص فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ» «به اصحاب من ناسزا مگویید قسم به كسی كه جانم در دست اوست اگر یكی از شما به اندازه كوه احد طلا انفاق نماید به یک مد یا نصف انصاف آنها نمی‌رسد». و در صحیح از طریق مختلف روایت است كه فرمود: «خيْرُ القرون القرن الذي بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم» «بهترین دوران زمانی است كه من در آن مبعوث شده‌ام سپس كسانی كه به دنبال آنها می‌آیند و سپس كسانی هم كه به دنبال آنها می‌آیند». این احادیث مشهور بلكه در مورد فضایل اصحاب و ثنای آنها و برتری دادن قرنشان بر قرون بعدی متواتر می‌باشد. طعنه زدن و ایراد گرفتن بر آنها، طعنه به قرآن و سنت است و به همین دلیل مردم در مورد تكفیر رافضه سخن گفته‌اند كه در جای دیگر آن را مبسوط بیان داشته ایم. والله تعالی أعلم.

تفضيل سه خليفه اول بر علي

س: نفری به سنت متمسک است و در تفضیل سه خلیفه اولی بر علی دچار تردید است چون رسول الله ص در مورد علی فرموده است: «أنت مني وأنا منك‏» «تو از من و من از تو هستم». و همچنین فرموده: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»[[33]](#footnote-33). «نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسی است». و همچنین فرموده است: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ…»[[34]](#footnote-34). «پرچم را به دست كسی می‌دهم كه خدا و رسولش را دوست دارد…» و می‌فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»[[35]](#footnote-35). «هركس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست». «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاه»[[36]](#footnote-36). «بار الها كسی كه او را دوست می‌دارد دوست بدار و با كسی كه با او دشمنی می‌كند دشمن باش». و می‌فرماید: «أذكِّركُم اللّه في أهل بيتي» «شما را در مورد اهل بیتم متذكر می‌شوم». در سوره آل عمران آیه 61 خداوند می‌فرماید: ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 61]. «بگو بیایید تا فرزندانمان و شما نیز فرزندانتان را فرا خوانیم…» و می‌فرماید: ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ﴾ [الإنسان: 1]. «به راستى كه بر انسان مدت زمانى گذشته است» و می‌فرماید: ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ [الحج: 19]. «اینها دو دشمن هستند كه بر سر پروردگارشان با همدیگر می‌جنگند».

ج: در آغاز به نكته‌ای باید توجه نمود و آن اینكه: هنگامی كه فضیلتی برای یک نفر اثبات می‌شود كه مانندش در دیگری وجود ندارد در صورت وجود شرایط مساوی شخصی كه دارنده صفت می‌باشد برتر است ولی داشتن فضائلی كه دیگران نیز دارای آن هستند موجب فضیلت نمی‌باشد.

**و حال كه چنين است فضايل ابوبكر صديق**  **كه به واسطه آن از ديگران متمايز است، ديگران فاقد آن مي‌باشند، در حاليكه فضايل علي از جمله امورات مشترك مي‌باشد كه ديگران نيز واجد آن هستند، چنانكه در مورد صديق مي‌فرمايد:** «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا من أهل الأرض خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خليلاً»[[37]](#footnote-37). «در صورتی كه از اهل زمین خلیلی برمی گرفتم ابوبكر را یار صمیمی خویش قرار می‌دادم» و می‌فرماید: «لَا يبْقي فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا سدت إلا خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ»[[38]](#footnote-38). «همه درهای رو به مسجد را بستند تنها دروازه ابوبكر را باز گذاشتند». و می‌فرماید: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَي فِي صُحْبَتِهِ وَ ذات يده أَبُو بَكْرٍ»[[39]](#footnote-39). «در مورد دوستی و بخشش مال و ثروت ابوبكر بیشتر از هر کسی بر من منت دارند». اینها مجموعاً سه خصوصیتی هستند كه هیچ فردی در آن با او مشترک نیست. یكی دال بر این است كه رسول خدا آنگونه كه نسبت به ابوبكر در جان و مال احساس امنیت داشته از كسی دیگر نداشته است. بعضی از دروغگویان خواسته‌اند با جعل حدیث، نبستن در را برای علی هم ثابت كنند ولی موضوع یا رای مقابله با صحیح را ندارد و این امر مخصوص ابوبكر صدیق است.

 در سومی اظهار می‌دارد كه هیچ بشری استحقاق خلیلی را در صورت امكان جز ابوبكر نداشته است و در صورتی كه دیگران از او برتر بودند نسبت به این امر شایستگی بیشتری می‌داشتند. و همچنین دستور دادنش مبنی بر امامت نماز در مدت زمان مریضی برای ابوبكر از جمله خصایص و فضایل اوست، و به همین صورت سپردن امارت حاجیان در زمان حیات خویش به ابوبكر برای اینكه سنت را برپا دارد و آثار جاهلیت را محو نماید از جمله خصوصیات و ویژگی‌های اوست و همچنین فرموده‌اش در حدیث صحیح كه مسلم آن را روایت می‌كند: «ادْعُ أَبَاكِ وَأَخَاكِ حَتَّى أَكْتُبَ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا»[[40]](#footnote-40). به عایشه صدیقه ل می‌گوید: «برادر و پدر را صدا بزن تا كتابی برای ابوبكر بنویسم». و امثال این احادیث كه بسیارند بیان كننده این امرند كه در میان اصحاب فردی مساوی و در مرتبه او نبوده است.

اما اینكه در مورد علی فرموده است: «أنت مني وأنا منك‏» همین مسئله را در مورد دیگران نیز بیان داشته است. آن را به مسلمانان و جماعت اشعریها نیز گفته است. پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ وَلَٰكِنَّهُمۡ قَوۡمٞ يَفۡرَقُونَ ٥٦﴾ [التوبة: 56]. «به پروردگار سوگند یاد می‌كنند كه از شما هستند در حالیكه از شما نیستند». رسول الله ص می‌فرماید: «مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا» «هركس ما را فریب دهد از ما نیست». كه مقتضی آن این است هركس این گناهان كبیره را ترک نماید از ماست پس هر مؤمن كامل الإیمان از پیامبر و پیامبر از اوست و همچنین پیامبر ص در مورد دختر حمزه می‌فرماید: «أنت مني وأنا منك» و به زید می‌فرماید: «أنت أخونا ومولانا» «تو برادر و مولای ما هستی». این امر اختصاص به زید ندارد بلكه همه كسانی را كه آزاد كرده است به همین صورت می‌باشند.

و همچنین این فرموده: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ…» صحیح‌ترین حدیث روایت شده در مورد فضیلت علی می‌باشد كه بعضی از دروغگویان بر آن افزوده‌اند كه گویا ابوبكر و عمر در آغاز پرچم را گرفته و سپس فرار نموده‌اند. در صحیح موجود است كه عمر گفت: «ما أحببت الإمارة إلا يومئذ» «من ریاست را جز در آن روز دوست نداشتم». این حدیث رد كننده موضع گیری نواصب در مورد علی می‌باشد. در مورد توصیفی كه در این فرموده در مورد علی ذكر شده باید گفت: این مسئله تنها جزو خصایص او نیست بلكه هر مؤمن كامل الایمانی خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند چنانكه می‌فرماید: ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: 54].«خداوند به زودی قومی را برمی انگیزد كه آنها را دوست می‌دارد و آنها نیز خداوند را دوست می‌دارند». حال آنكه اینها همان كسانی هستند كه با امامت ابوبكر با مرتدین جنگیدند و در صحیح موجود است كه از رسول خدا سؤال شد كه: «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ. قال: فمِن الرِّجَالِ؟ قَالَ: أَبُوهَا»[[41]](#footnote-41). «محبوب‌ترین مردمان پیش تو چه كسی می‌باشد؟ فرمود: عایشه. سؤال را در مورد مردان تكرار كردند: فرمود: پدرش». كه این مورد جزو خصایص ابوبكر است. اما در مورد این فرموده: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»[[42]](#footnote-42). «آیا راضی نیستی كه نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی». رسول الله ص این را هنگامی فرمود كه قصد عزیمت به غزوه تبوک را داشت و علی را نیز در مدینه جانشین كرده بود. بعضی گفته‌اند: به خاطر اینكه ایشان را مبغوض داشته او را جانشین نموده است. رسول الله ص هرگاه به جنگ می‌رفت نفری از امتش را بعد از خویش جانشین قرار می‌داد و این كار را هنگامی انجام می‌داد كه تعدادی از مؤمنان نیرومند و توانا در مدینه می‌ماندند، ولی در غزوه تبوک اجازه ماندن به هیچ فردی را نداد بنابراین جز افرادی كه معذور بودند یا گناهكار كسی باقی نماند. بنابراین چنین جانشینی نشانه ضعف بود لذا منافقین شروع به طعنه زدن به علی كردند به همین خاطر رسول الله ص برایش بیان می‌دارد كه من تو را به خاطر اینكه پیش من دارای نقایصی هستی جانشین نكرده‌ام، چنانكه موسی هارون را جانشین خویش كرد در حالیكه او شریک رسالتش بود آیا تو به این كار راضی نیستی؟ و آشكار است كه رسول الله ص قبل از ایشان دیگرانی را نیز جانشین كرده بود كه آنها نیز همگی چنین منزلتی را یافته بودند و اینكار از جمله خصوصیات علی نیست در صورتی كه این جانشینی نشانه فضیلت بر دیگران بود ترسی بر علی نبود تا اینكه از ناراحتی گریه كند. از جمله چیزهایی كه بیانگر این مسئله می‌باشد این است كه، رسول الله ص در سال نهم هجری ابوبكر را بر علی امیر و سرپرست قرار داده است و در اینكه علی را بر ابطال عقد و قرار دادها با مشركین فرستاد به عنوان خصوصیت ویژه برایش محسوب نمی‌گردد چون عادت بر این منوال جریان داشت كه عقد قرار داد و ابطال آن را تنها می‌بایست یكی از افراد اهل بیت انجام دهد بنابراین هر فردی از اهل بیت را امیر قرار می‌دهد معلوم می‌شود كه این حدیث بر اینكه او به منزله هارون از هر جهت می‌باشد دلالت نمی‌كند تنها شبهه‌ای كه ایجاد می‌كند این است كه بر خلافت و جانشینی ایشان دلالت نماید ولی این امر مخصوص ایشان نیست.

رسول الله ص ابوبكر را به ابراهیم و عیسی، و عمر را به نوح و موسیإ هنگامی كه به مسئله اسراء و معراج اشاره می‌كند تشبیه می‌نماید و این مورد به نسبت تشبیه كردن علی به هارون بزرگتر و مهمتر است كه لازمه اش این نیست كه ابوبكر و عمر به منزله آن پیامبران باشند بلكه تشبیه كردن چیزی به چیز دیگر به خاطر مشابهت در بعضی موارد است كه این در قرآن و سنت و كلام عرب بسیار است.

اما در مورد این فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ…»[[43]](#footnote-43). «هركس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست بار الها هركس او را دوست دارد دوستش بدار». این حدیث در هیچكدام از كتابهای مصور بیان نشده است فقط ترمذی آن را در سننش آورده و آن هم تنها بخش نخستش را بیان داشته است «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و قسمت اضافی بر آن در حدیث وجود ندارد. از امام احمد در موردش سؤال می‌كنند جواب می‌دهد كه كوفیان آن را اضافه نموده‌اند و بدون هیچگونه شكی، ساختگی است و دلایل آن واضح می‌باشد.

اول اینكه: حق غیر از رسول الله ص همدم و همراه هیچ فرد دیگری نیست چون در غیر این صورت فرد مذكور می‌بایست چون رسول الله ص در تمام اقوالش پیروی شود. در حالیكه اصحاب و حتی پیروان علی در مسائلی با او مخالفت نموده‌اند كه نصوص هم موافق آنها بوده است چنانكه در مسئله عده زنی كه حامله است و شوهرش مرده است اختلاف روی داد و قول علی صائب نبود.

ثانیاً: «اللهم انصر من نصره‏.‏‏.‏‏.» «پروردگارا كمک كن هركس كه او را كمک می‌كند» كه ادامه حدیث قبلی است خلاف واقع است چنانكه كسانی همراهش در جنگ صفین شركت كردند و پیروز نشدند و كسانی یاریش نكردند و خوار و ذلیل نشدند، چنانكه سعد بن ابی وقاص فاتح عراق همراهش نجنگید و همچنین یاران معاویه و بنی امیه كه با او جنگیدند بسیاری از سرزمین‌های كفر را فتح و خداوند پیروزی را نصیب آنها نمود.

ثالثاً: گفته: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ…» «بار الها كسی كه او را دوست می‌دارد دوست بدار و با كسی كه با او دشمنی می‌كند دشمن باش». مخالف با اصل اسلام است چنانكه قرآن بیان می‌دارد مؤمنان علی رغم جنگیدن با هم و ظلم و ستمی كه بر هم روا می‌دارند برادر همدیگرند.

و همچنین در مورد: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» از اهل حدیث كسانی چون بخاری و دیگران از آن ایراد می‌گیرند و بعضی هم آن را حسن می‌دانند و در صورتی كه رسول الله ص آن را گفته باشد ولایت مخصوص به او را بیان نداشته است بلكه چیزی را كه دیگران نیز متصف به آنند را اعلام نموده است و آن همان ولایتی است كه همه مؤمنان به نسبت همدیگر از آن برخوردارند. نقطه مقابل موالات، معادات و دشمنی است و بدون شک مؤمنان را نسبت به غیر مؤمنان باید دوست داشت و این امر رد بر نظریه نواصب است.

و حدیث بخشیدن و صدقه دادن انگشتری در نماز توسط علی به اتفاق اهل علم دروغ و جعلی است سبب آن نیز امر واضح و ثابت شده است كه در جای خویش بصورت مشروح بیان گردیده است.

اما فرموده رسول الله ص در روز غدیر كه فرمود: «أذكِّركُم اللّه في أهل بيتي»«شما را در مورد اهل بیتم متذكر می‌شوم». تنها مخصوص علی نیست بلكه تمامی اهل بیت در آن مساوی هستند و دورترین مردم در عدم رعایت این سفارش و وصیت، رافضه می‌باشند چون آنها با عباس و فرزندانش دشمنی و با اكثر اهل بیت مخالفت و كافران را بر علیه آنها یاری كردند.

در مورد آیه مباهله باید گفت: این هم از جمله خصوصیات خاص وی نمی‌باشد بلكه درخواست رسول الله ص از علی و فاطمه و دو فرزندشان به خاطر این نبوده است كه آنها افضل امت هستند بلكه سبب آن این بوده كه، در میان اهل بیت جزو خواص رسول الله ص می‌باشند چنانچه حدیث كساء نیز بعد از جمع كردنشان می‌فرماید: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»[[44]](#footnote-44). «پروردگارا اینها اهل بیت من هستند پلیدی را از آنها دور و پاكشان گردان». منظور خاصان اهل بیت می‌باشند نه منحصر كردن اهل بیت در آنها لذا آنها را صدا زده و تخصیص نموده است و در مورد «الأنفس» تعبیر به واحد نوعی نموده است چنانكه در آیه 12 سوره نور می‌فرماید: ﴿ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا﴾ [النور: 12].«مؤمنان اعم از زن و مرد نسبت به خویش حسن ظن دارند». و می‌فرماید: ﴿فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [البقرة: 54].«بعضی از شما بعض دیگر را بكشد».

و اینكه می‌فرماید: «أنت مني وأنا منك»«تو از من و من از تو هستم». منظور این نیست كه او جزو ذات رسول الله ص است هر چند شكی نیست كه ایشان از نظر منزلت و نزدیكی بزرگ‌ترین افراد است، ایشان دارای ویژگی‌هایی در ایمان و قرابت است كه بقیه طایفه و اهل بیت از آن برخوردار نیستند و جریان مباهله نیز مؤید آن است، ولی این امر مانع از آن نیست كه از غیر طایفه افرادی باشند كه از او برترند چون جریان مباهله در بین خویشان و فامیل روی داده است.

و آیه ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ [الحج: 19].مختص به علی نیست بلكه در مورد علی، حمزه و عبیده می‌باشد و حتی می‌توان گفت كه: شامل تمام كسانی است كه در بدر حضور داشتند.

اما در مورد سوره انسان ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ﴾ [الإنسان: 1]. باید گفت: هركس شأن نزولش را در مورد علی، فاطمه و دو فرزندشان بیان داشته آنرا جعل كرده و دروغ گفته است، چون این سوره مكی است و حسن و حسین نیز در مدینه متولد شده‌اند و در صورتی كه هم آن را صحیح هم فرض نماییم این معنی را نمی‌رساند كه هركس مسكین و یتیم و اسیر را خوراكی دهد افضل اصحاب می‌باشد، بلكه مشترک بین تمام كسانی است كه چنین كاری را انجام می‌دهند و دلالت بر استحقاق ثواب و پاداش برای انجام دهنده چنین كاری می‌نماید، گر چه اعمال دیگری چون ایمان به خدا و برپا داشتن نماز در وقتش و جهاد در راه خدا از آن برترند.

مشاجرات بين صحابه

س: آيا به سبب مشاجراتى كه بين اصحاب چون على، معاويه، طلحه، عايشه ل روى داده بازخواست مى‌شوند؟

ج: به وسیله نصوص صحیح ثابت است كه عثمان، علی، طلحه، زبیر و عایشه اهل بهشتند بلكه در صحیح به ثبوت رسیده كه فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»«آنهایی كه زیر درخت با رسول الله ص بیعت كردند هیچكدامشان وارد آتش نمی‌گردند». ابوموسی اشعری، عمرو بن عاص، معاویه بن ابی سفیان هم از جمله اصحاب هستند و دارای فضایل و محاسن می‌باشند. آنچه در مورد آنها حكایت شده بیشتر آن دروغ است و آنچه هم راست باشد اگر در آن اجتهاد نموده باشند در صورت اصابت به حق دارای دو اجر و پاداش و در صورت خطا باز هم از یک پاداش بهره مند هستند و خطاهایشان نیز مشمول عفو خداوند قرار می‌گیرد. و اگر برایشان گناه نیز محسوب شود به طور مطلق گناه باعث داخل شدن در آتش نمی‌گردد مگر زمانی كه اسباب دهگانه كه مانع از عقوبت است در موردشان منتفی باشد كه عبارتند از: توبه، طلب بخشش و استغفار، حسنات و نیكی‌های محو كننده گناه، مصائب و گرفتاری‌ها كه باعث كفاره گناهند، شفاعت رسول الله ص، شفاعت دیگران غیر از پیامبر، دعای مؤمنین، ثواب و صدقه و بخشش كه هدیه مرده می‌گردد، فتنه قبر و اهوال و دهشت روز قیامت.

در صحیحین از رسول الله ص ثابت است كه فرمود: «خيْرُ القرون القرن الذي بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم» «بهترین دوران زمانی است كه من در آن مبعوث شده‌ام سپس كسانی كه به دنبال آنها می‌آیند و سپس كسانی هم كه به دنبال آنها می‌آیند».

بنابراین هركس به طور یقین در مورد یكی از آنها گناهی را اظهار نماید و آن را سبب داخل شدن در آتش اعلام كند چنین فردی دروغگو و افترا كننده است چون اگر چیزی را كه به آن علم ندارد گفته باشد سخنش باطل است، در حالیكه دلایل بسیاری در ابطال آن و متناقض با آن موجود است لذا هركس در مشاجراتی كه بینشان روی داده دخالت كند و حال آنكه خداوند از گمان بد به آنها و به شیوه باطل به جانبی تعصب داشتن را نهی كرده چنین فردی ظلم كننده و تجاوزگر است.

در صحیحین ثابت است كه رسول الله ص فرمود: «تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فِرْقَةٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ» «هنگامی كه مسلمانان دچار اختلاف می‌شوند گروه خوارج از اسلام خارج می‌گردد و در چنین وضعی از میان دو طایفه مسلمان كسی كه به حق شایسته‌تر است با آنها می‌جنگد». و همچنین در صحیح از رسول اللهص ثابت است كه در مورد نوه اش حسن فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَسَيُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ» «این پسر من بزرگ و سید است و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمانان صلح ایجاد می‌كند». و در صحیحین روایت است كه رسول الله ص در مورد عمار فرمود: «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ» «گروه باغی او را به قتل می‌رساند». و در قرآن هم آمده: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: 9].«اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند درمیانشان صلح ایجاد كنید در صورتی كه یكی از آنها بر علیه دیگری بغی كرد و ظلم نمود با گروه باغی بجنگید تا به حكم خدا برگردد در صورت برگشتن در میان آنها به عدل صلح ایجاد كنید و عدالت پیشه نمایید كه خداوند عادلان را دوست می‌دارد».

به وسيله كتاب و سنت و اجماع سلف ثابت است كه آنها مؤمن و مسلمان بوده‌اند و علي بن ابی طالب و همراهان او به نسبت طايفه مقابل به حق شايسته‌ترند. والله أعلم.

نحوه برخورد با مشاجرات صحابه

فائده: اگر كار پسندیده خودداری كردن از دخالت در مشاجرات صحابه است لازمه آن این نیست كه كه معتقد باشیم همه آنها مجتهد و دارای تأویل هستند.

فائده: لازم به دانستن است كه كار پسندیده و نیكو خودداری نمودن از مشاجراتی است كه در میان اصحاب روی داده و طلب بخشش برای همه مسلمانان از دو گروه متقابل و دوست داشتن همه آنهاست، ولی واجب نیست كه معتقد باشیم هر دو طرف از دو لشكر متقابل عالم و صاحب تأویل هستند بلكه در میانشان گناهكار و افراد بدكار وجود داشته و همچنین كسانی بوده‌اند كه به خاطر نوعی هوی از اجتهاد كردن كوتاهی نموده‌اند، اما اگر بدی‌های آنها را به نسبت حسنات و خوبیهایشان مقایسه كنید خوبیهایشان فزونی دارد و جانب غفران و بخشیدنشان ترجیح دارد.

اهل سنت در موردشان به نیكویی سخن می‌گوید و به آنها رحم می‌كند ولی اعتقاد به عصمت كسانی ندارد كه اقرار به گناه می‌نمایند و در اجتهادات خویش دچار اشتباه می‌شوند بلكه تنها در مورد رسول الله ص كه معصوم می‌باشد درست نیست ولی در مورد غیر او جایز است كه به گناه و خطاهایشان اقرار نمود ولی آنها همانگونه‌اند كه خداوند می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ﴾ [الأحقاف: 16]. «اینها كسانی هستند كه بهترینِ آنچه انجام داده‌اند از ایشان خواهیم پذیرفت و از بدیهایشان در می‌گذریم».

فضائل اعمال به سرانجام آن است نه به صورت و ظاهر آن.

﴿وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ﴾ [البقرة: 213].

«و خداوند هر كه را بخواهد به راه راست هدایت مى‏كند».

﴿وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ [یونس: 10].

«و پایان دعاشان [این است‏] كه: الحمد للَّه ربّ العالمین».

1. - بحار الأنوار: ج37/225. [↑](#footnote-ref-1)
2. - نهج البلاغه: ج3/7. [↑](#footnote-ref-2)
3. - شرح نهج البلاغه: ج1/132. [↑](#footnote-ref-3)
4. - احتجاج الطبرسی: /47-48. [↑](#footnote-ref-4)
5. - نهج البلاغه: /159. [↑](#footnote-ref-5)
6. - أعلام الورى للطبرسی: /203. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نهج البلاغه: /181-182. [↑](#footnote-ref-7)
8. - نهج البلاغه: /322. [↑](#footnote-ref-8)
9. - رواه البخاری. [↑](#footnote-ref-9)
10. - رجال الكشی: /103. [↑](#footnote-ref-10)
11. - رواه الترمذی والحدیث حسن. [↑](#footnote-ref-11)
12. - عقائد الإمامیة: /95 [↑](#footnote-ref-12)
13. - الكافي: ج1/227 [↑](#footnote-ref-13)
14. - از ابو بصیر روایت است كه گفت: خدمت ابو عبدالله آمدم و گفتم: جانم فدایت باد شیعیان شما می‌گویند پیامبر هزار درب، از دربهای علم به علی آموخته كه از آنها هزار در دیگر گشوده می‌شود! فرمود: بلكه پیامبر ص هزار دروازه از دروازه‌های علم به علی آموخته كه از هر دروازه آن هزار دروازه دیگر گشوده می‌شود، گفتم: پس چه بهتر، سپس گفت: ای ابو محمد در نزد ما جامعه است و آنها چه می‌دانند كه جامعه چیست؟ گفتم فدایت گردم مگر جامعه چیست؟ فرمود: صحیفه‌ای است كه طول آن هفتاد ذراع به ذراع پیامبر است كه آن حضرت خودش آن را املاء كرد، و علی آن را با دست خودش نوشته در آن احكام هر گونه حلال و حرام و تمام آنچه كه مردم به آن احتیاج دارند حتی حكم دیه زخم و خراش برداشتن نیز ثبت شده است. گفتم: به خدا سوگند این علم است! گفت: آری علم است اما نه علم چندانی! آنگاه لحظه‌ای به فكر فرو رفت سپس گفت: در نزد ما جفر است! آنها چه می‌دانند جفر چیست؟ كیسه‌ای است از جلد كه در آن علم انبیاء و اوصیاء و علم علمای گذشته بنی اسرائیل نهفته است! گفتم: یقیناً این علم است اما نه چندان علمی! آنگاه لحظه‌ای مكث كرد و سپس گفت: در نزد ما مصحف فاطمه، است و آنها چه می‌دانند مصحف فاطمه چیست؟ گفتم: مگر مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: كتابی است سه برابر این قرآن شما، كه به خدا سوگند این علم است! فرمود: آری این علم است ولی نه علم چندانی! و پس از سكوت اندكی فرمود: و در نزد ما علم ما كان و مایكون است یعنی علم هر آنچه از بدو آفرینش تا كنون انچام گرفته و هر آنچه كه از هم اكنون تا برپای قیامت انجام خواهد گرفت!!!. [الكافي ج1 /184]. [↑](#footnote-ref-14)
15. - الكافي ج1/184. [↑](#footnote-ref-15)
16. - الطبرسی: ج1/201. [↑](#footnote-ref-16)
17. - القمی المقالات والفرق/25، النوبختی: فرق الشیعة 25-26. [↑](#footnote-ref-17)
18. - مختصر التحفة/121. [↑](#footnote-ref-18)
19. - تفسیر الطبري ج6/316. [↑](#footnote-ref-19)
20. - الكافي: ج2/245. [↑](#footnote-ref-20)
21. - الكافي: ج8/246. [↑](#footnote-ref-21)
22. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-22)
23. - رواه البخاری ومسلم. [↑](#footnote-ref-23)
24. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-24)
25. - رواه البخاری. [↑](#footnote-ref-25)
26. - رواه البخاری. [↑](#footnote-ref-26)
27. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-27)
28. - رواه البخاری. [↑](#footnote-ref-28)
29. - بخاری، مسلم و دیگران آن را روایت نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-29)
30. - رواه البخاری. [↑](#footnote-ref-30)
31. - رواه البخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-31)
32. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-32)
33. - رواه الخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-33)
34. - رواه الخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-34)
35. - رواه الترمذی. [↑](#footnote-ref-35)
36. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-36)
37. - رواه البخاری ومسلم. [↑](#footnote-ref-37)
38. - رواه البخاری ومسلم. [↑](#footnote-ref-38)
39. - رواه البخاری ومسلم. [↑](#footnote-ref-39)
40. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-40)
41. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-41)
42. - رواه البخاری. [↑](#footnote-ref-42)
43. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-43)
44. - رواه الترمذی. [↑](#footnote-ref-44)